بسمه تعالی

۷۷/۹/۱۲

= رابط حالیه (جمله): ← ضمیر: جاء زیدٌ یده علی رأسه

← واو: جاء زیدٌ و عمرو قائم

← ضمیر و واو: جاء زیدٌ و هو ناوٍ رحلة

* علامت واو حالیه آن است که بتوان به جای آن «اذ» قرار داد.

← واو حال — واو ابتدا (نامیده می‌شود:)

بسمه تعالی

۷۷/۹/۱۵

* أصكّ: کوبیدن

* جنائب: جمع جنابة (شترهایی که پول بار آنها است)

مضارع مثبت ← فقط ضمیر [بدون واو]

← به خاطر شدت شباهت مضارع به اسم فاعل

* أظاعني: اسلحه‌ها

* أرهن: گرو گذاشتم

= وقتی صدای اسلحه‌هایشان را شنیدم نجات پیدا کردم در حالیکه مالک را جا گذاشتم.

= اگر واو آمد که مبتدایی را مقدر فرض می‌کنیم تا جمله بادی به مضارع مثبت نباشد!

غیر مضارع مثبت ← فقط ضمیر، فقط واو، هر دو باهم

← هر سه حالت مجاز است!

جاء زیدٌ و عمرو قائم، جاء زیدٌ یده علی رأسه، جاء زیدٌ و یده علی رأسه

واو — ضمیر — واو و ضمیر

جمله حالیه ← اسمیه ← مثبت : جاء زیدٌ و عمروٌ قائمٌ
منفی : 〃 〃 و ما قائمٌ عمرو

فعلیه ← ماضی ← مثبت : 〃 〃 قد قام عمروٌ
منفی : 〃 〃 ما قام ابوه

مضارع ← مثبت ← فقط ضمیر : جاء زیدٌ یضحک
منفی : جاء زیدٌ لم یضحک

مضارع منفی بلا اختلافی است

ابن عقیل : « مضارع منفی به لا هم مثل مضارع منفی به لم است »

* حُطِل : ممنوع است

حذف جوازی

- کیف جئت ؟ راکباً : در جواب
- لم تسیروا ؟ بلی مسرعاً : استدراک

حذف وجوبی

- مؤکِّده : زیدٌ اخوک عطوفاً
- نائب خبر : ضربی زیداً قائماً [اذا کان قائماً]
- وصف تدریجی : اشتریته بدرهم فصاعداً [فذهب الثمن صاعدا]

Scanned by CamScanner

«بسمه تعالی»

۱۶ / ۹ / ۷۷

تمییز

اسم بمعنی مِن مبیّنٌ نکرةٌ ماقبلَه من اجمال

* شبر: یک وجب

لاخراج الحال

لاخراج الاسم لا التی لنفی الجنس

لاخراج الاسم النکرة

یشمل نوعی المتین؛ المبین اجمال الذاتِ والنسبةِ

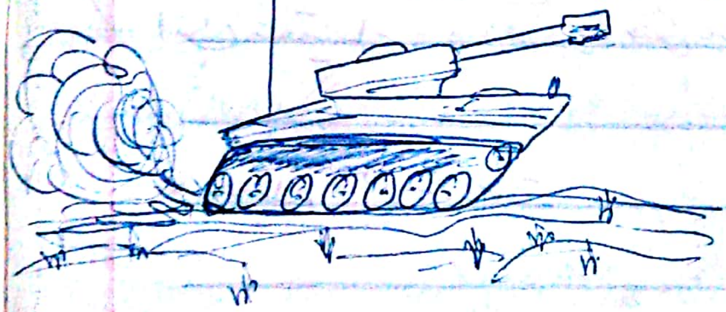

* ممسوحات: مساحت‌ها

* مکیالات: پیمانه‌ها

* موزونات: اوزان

[برطبق آنچه که پرفسور حسابی در توضیح و شرح شیطان ماکسول فرموده‌اند این شیطان یا فرشته نیاز به مصرف انرژی و کار ندارد چون دریچه و شیر را بدون اصطکاک گرفته‌اند ولی از نیرویی که برای خروج دریچه از اینرسی و ثبات حال یا از سکون به حرکت یا از حرکت به سکون عامل بوده‌اند، بی‌نیاز نیستند باید این شیطان نیز مصرف نماید و کار کند حتی اصطکاکی در کار نباشد نیروی مقاوم لختی همچنان هست!
یعنی این بودم که فرض کردیم اگر جمادی نیست ولی باید کار کند و نیرو وارد نماید! ... چرا اشکال دارد؟!
بله اشکال ندارد که غیر مادّه نیرو وارد نماید، البته طبق ... هم انرژی دارد و انرژی که نوعاً مادّه است که در صد دارد بلکه انرژی هم در جهان وجود دارد ولی مطلب این است که انرژی در جهان مادّه وجود دارد یا در غیر جهان مادّه هم انرژی هست؟؟ مثلاً انسان آیا روح و جن و فرشته‌ها انرژی هستند؟ چون مادّه که نیستند!! (یا حرف مادّه نبوده‌اند!) چقدر جالب بعضی از واقع ما در حال نظم طبیعی جهان هستیم که در جهانی هم سویی نظم بیشتری دارد! و در واقع جالب است که تنظیم می‌کند!!]

غرستُ الارضَ شجراً ← یعنی غرستُ شجرَ الارضِ
← تمیز

در ذات ← خود ذات
عامل تمیز ←
در نسبت ← فعل یا شبه فعل ما قبل

تمیزی که بعد از افعل تفضیل واقع شده اگر در معنا فاعل باشد نصبش واجب است

* برای فهمیدن معنای فاعلی به جای افعل فعل قرار می دهیم و تمیز را فاعلش اگر معنا درست بود می فهمیم که این تمیز در معنا فاعل هست!

ما في السماء قدر راحةٍ سحاباً

(آنچه بر مقدار دلالت دارد ← نصب واجب است
اضافه شده است به غیر تمیز)

۷۷/۹/۱۷ باسمه تعالی

اگر معنای فاعلی نداشت مجرور می شود.

بعد از آن چیزهایی که دلالت بر تعجب دارند می توان تمیز آورد:

سیبویه: «تقدیم تمیز بر عاملش جایز نیست»

ما احسنَ زیداً رجلاً

کسائی و مازنی و مبرّد: «جائز است تقدیم تمیز بر عاملش» اگر عاملش متصرف باشد

[چه ترکیب جالبی؛ هم دور را خوب می بینم و هم نزدیک را چون چشم راستم دوربین است و چشم چپم نزدیک بین، فلذا در هر فاصله یکی تصویر بهتری می دهد!]

در کتاب دیگر مصنف هم عقیده با کسائی است ولی اینجا گفته ضعیف است!

Scanned by CamScanner

* اگر فعل متصرف باشد ولی معنای غیرمتصرف داشته باشد هم جائز نیست تقدیم تمیز بر آن،

پنجم ترکیب: کمی بنویسید رجالاً [به معنای: ما اکثره رجالاً] (معنیه تعجب است.)

۱۸ / ۹ / ۷۷

* ملاک: بگیر حروف جر را ...

کی + ما ← کیما + هاء سکت ← کیمه

حرف جر

(به چه علت) به معنای لما (لمه)

الف به جهت دخول حرف جر حذف شده است و هاء سکت آورده شده است!

■ لعلّ ← عقیل آنرا از حروف جر می داند. (لَعلِّ، عَلِّ، عَلِّ)

■ متی ← هذیل آنرا جار می داند.

* کُمّه: آستینش (یا توده اش)

■ لولا ← مصنف در این کتاب آنرا جزء حروف جر نشمرده است ولی در کتب دیگر شمرده!

سیبویه: «لولا فقط ضمیر را جر می دهد» [لولاه]

** اخفش: «بعد از لولا فقط مرفوع است و اینجا هم ضمیر مرفوعی را برداشته اند و به جای آن ضمیر مجروری گذاشته اند»

مبرّد: «ما اصلاً این مثالها را قبول نداریم»

[باید یک مثالی باشد که منقول باشد مثلاً معنی بدل کانک ... ما الظهور ... و مثال ... و ... را ... ممنوع ... کند ...]

Scanned by CamScanner

دوره‌ای پیش رو داریم که بستگی دارد به چه برنامه‌های گرافیکی و سرعت را بدانیم، اولین و مهمترین این است که در هر لوپ ابتدا صفحه سفید شود و سپس به ترتیب اجرام از z کم تا z زیاد نوشته می‌شوند (رسم می‌شوند) سپس مکث صورت گرفته و لوپ دوباره اجرا می‌شود. ولی اگر گرافیک چلیپ‌ها خیلی زیاد باشد و اصطلاحاً ... دارای ... هم خارج کنیم یعنی بیاییم از تابع ... get استفاده کنیم یعنی وقتی تغییر آماده شد ... آن را ... و در هر بار ... منتظر ... را پاک کنیم و دوباره شکل را ... بریزیم ... و هم ... تا z منظور تا آنکه پایین است پایین باشد. این ... هر ... را اضافه کنیم ... مثل [redacted] z و R که R به چپ یا راست ... را ... این ... مقادیر ... مناسب ... دهد ... سپس این ... y و x ... آنها را ... توجه ... z هم ... ترتیب آنها، یک ... x و y و z را تغییر می‌دهد، یک ... هم y را با توجه به سرعت مناسب و ... تغییر دهد! ... باشد

x و z ... [...]

۷۷/۹/۲۱

بسمه تعالی

* هِزَّة : اضطراب

نکته: اگر معمول بر فعل مقدم شود به صورت اختیاری یک لام زائده به آن اضافه می‌شود.

* أَقِط : کشک

لزیدٍ ضربتُ

* هَیِّن : آسان

کالطعن ← اسم

عن (اسم) : جانب
علی (") : فوق

بنجمه تعالی

۷۷ ,۹ ,۲۲

▲ گاهی مذ و منذ اسم واقع می شوند

مبتدا (یا خبر)

جائیکه رفع دهند : ما رأیته مذ یوم الجمعة

بعد شان فعل بیاید : جئت مذ دعا

ظرف

در زمان ماضی : هم معنای مِن

در زمان حاضر : " " فی

اگر حرف جر بودند!

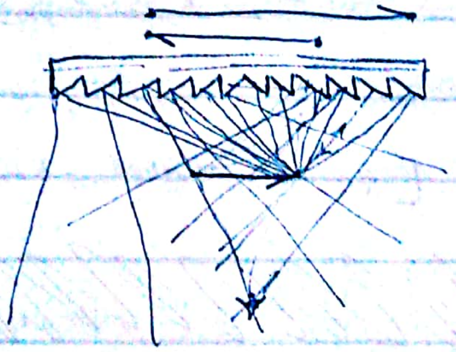

مما خطایاهم أغرقوا

عما قلیل لیصبحن نادمین

مجرور

ما حرف عمل جر را نمی گیرد.

ولی ما بعد از رُبَّ و کاف می آید و

آنها را از عمل باز می دارد (البته گاهی نمی تواند مانع شود!)

* دُعق : باز نداشته است

* قَطایا : دانه ها

* صبطات : فرزندان بنی تمیم

* حامل : شتر

* موقّل : شتری که برای زکات گرفته شده

* قاتم : سیاهی

≥ الاغها شتر موجودات هستند همانگونه که صبطات شتر بنی تمیم هستند!

Scanned by CamScanner

۱۱ ربیع الثانی

۷۷/۹/۲۲

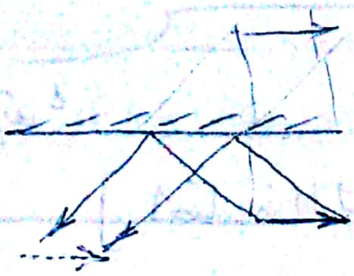

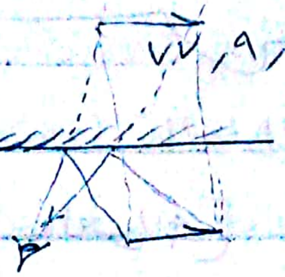

جمهور:

در تمام اضافه‌های معنوی لام در تقدیر است.

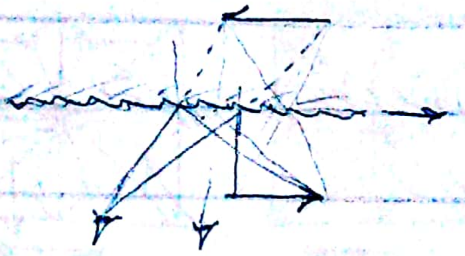

آینه مطلوب

* بعض النحاة: اضافه به معنای مِن و فی هم می‌آید.

عامل اضافه ← قیل: مجرور بحرف جرٍّ مقدّر (مصنف)

قیل: مجرور بالمضاف (سیبویه) ← ابن عقیل: وهو الصحیح!

قیل: مجرور بالاضافه (اخفش)

تقدیر مِن: ان کان المضاف الیه جنساً للمضاف

تقدیر فی: ظرفاً واقعاً فیه المضاف

تقدیر لام: ان لم یتعیّن تقدیر مِن او فی

* توضیح: درنگ ذهن — استاد: «لازم نیست که در آینه بتوان لام مقدّر گرفت»

نواختر — آسمانه — فلک‌یاب — اختریاب — کوکب‌یاب — کواکب الثابت

هیئت سنین کواکب — ولی این مطالب از کلام ابن عقیل و ابن مالک مشهود نیست اینجا

گاهشمار

فضانورد، فضاسنجان، فلک‌گون، هیئت‌نگار، طرح فلک، فلک‌سنجان، فضا و فلک، اختراختر، هیئت‌نما

گهشمار، گاهنما، فلک‌نما، هیئت‌نما، طرق الفلک، اختر فلک، اوج فلک (افلاک)، افلاکنما

گاه‌نگار، گاه‌شمار، گهنما، فلک‌بین، سترهیئت، فلکین، اخترنما، اخترفضا، فلک‌اختر، نجمنا

فلکلک، اختران، اختر سپهر، سپهراختر، فضاجوی، فلک‌جوی، اخترپژوه، ستاره‌جو، فضاکاو

Scanned by CamScanner

۷۷/۹/۲۴

پنجشنبه

۷۷/۹/۲۵

سه‌شنبه

[اضافة الشیء بنفسه لغو!]

ذیشة کریز (به نظر می‌رسد اضافهٔ شیء بنفسه است ولی تأویل می‌شود)

مسمی + اسم ← پس اضافهٔ شیء به نفسه نیست!

* تقدیر: [مسمی کرز]

حبة الحمقاء (اینجا هم اضافهٔ شیء بنفسه پیش می‌آید)

* صفات [البقلة] صفت برای مضاف الیه ← پس اضافهٔ شیء بنفسه نیست!

مضاف الیه محذوف

اگر مضاف صالح باشد جای مضاف الیه بنشیند می‌تواند تذکیر یا تأنیث را از مضاف الیه کسب کند.

۷۷/۹/۲۸

پنجشنبه

لبیک: اقامة علی اجابتک بعد اقامة

یعنی اقامت من استمرار دارد!

= وحدک: لاشریک لک
= دوالیک: ادالة بعد ادالة (دولت و حکومت دوره به دوره به صورت استمرار)
= سعدیک: اسعاد بعد اسعاد
* فابنی: أصابنی

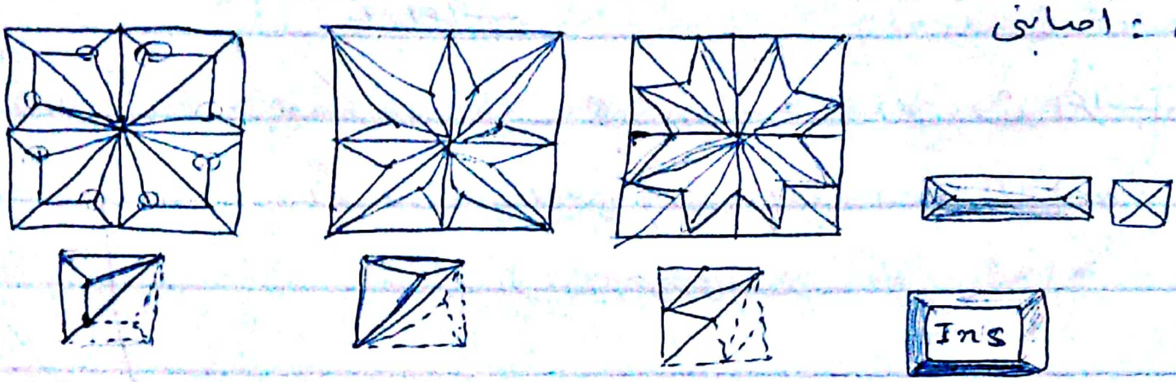

«بسمله»

۷۷/۹/۲۸

هر آنچه که در معنای «اذ» باشد یعنی اسم زمان مبهم ماضی باشد
می‌تواند به جملهٔ فعلیه یا اسمیه اضافه شود.

اضافهٔ «اذ» و «حیث» به جمله الزامی است.
ولی «اذ» اگر تنوین گرفت نمی‌تواند مضاف شود چرا که تنوین عوض از جمله است!

اسماء مضاف به جمله ← واجب
هذا یومُ یبکی قائمٌ

جائز ← اعراب: بهتر است اگر ما بعدش فعل معرب یا مبتدا باشد.
بنا: بهتر است اگر ما بعدش فعل مبنی باشد.
یومَ جاءَ زیدٌ

اعراب و بنا هر دو در آن جائز است چون اضافه‌اش به جمله جائزی است نه وجوبی!

Scanned by CamScanner

بنا بر بنا

مفاعلن ...

على حينَ عاتبتُ المشيبَ على الصبا
على حينِ عاتبتُ ...

مفاعلن متفعلن مفاعلن

بنا بر اعراب

البصریون: «اگر مابعد ظرف جملهٔ فعلیهٔ معرب یا اسمیه باشد اعراب واجب است و اگر فعلیهٔ ماضی یا مبنی باشد واجب است بنا!»
اگر اضافه جوازی باشد.

«اگر اضافه وجوبی باشد به خاطر شباهت افتقاری وجوباً مبنی است»

«بسمه تعالی» ۲۹/۹/۷۷

هصنف: «اذا همیشه به جملهٔ فعلیه اضافه می‌شود»

اخفش و کوفیون: «اذا می‌تواند سر اسمیه هم بیاید» سیبویه

السیرافی: «اختلافی بین اخفش و سیبویه نیست، بلکه اختلاف بین آن دو در خبر است نه مبتدا، سیبویه واجب کرده است که فعل باشد و اخفش جائز می‌داند اسم باشد! ولی هر دو قائلند که مبتدا می‌تواند بعد از اذا قرار بگیرد!»

اصلاً از همه مرحله پرت است، موضوع بحث را نفهمیده است!

أجيئك اذا زيدٌ قام ← اخفش: درست است.

سیبویه: اگر یک فعل بعد از اذا مقدر بگیریم درست می‌شود. [قام]

✓ کلا و کلتا واجب است مضاف شوند به مفرد معرفهٔ مثنی :

کلا الرجلین ، کلاهما

أجیئکَ اذا زیدٌ قائمٌ

سیبویه : این مثال مطلقاً قبول نیست چون نمی‌توان حذف مقدّر گرفت چون سر قائم بی‌کلاه می‌ماند ! پس مطلقاً قبول نیست .

اخفش : درست است ، خبر هم درست است !

✓ ایّا ← به مفرد معرفه اضافه نمی‌شود مگر بعد از تکرار ، یا با قصد اجزاء :

{ ألا تسألون الناس أیّی و أیّکم
{ أیُّ زیدٍ أحسن ← اجزاء

← زمانیکه معنای استفهام داشته باشد .

أیّ

← استفهامیه : به مفرد معرفه اضافه می‌شود و به همهٔ حالات دیگر کلّهم !

← شرطیه : به همه چیز اضافه می‌شود غیر از مفرد معرفه

← موصوله : فقط به معرفه اضافه می‌شود : یعجبنی ایّهم قائم

[هو قائم] صله

← صفتی (وصفیّه) : صفت برای نکره واقع می‌شود :

یا حال برای معرفه :

{ مررت برجلٍ أیِّ رجلٍ (چه مرد کاملی!)
{ مررت بزیدٍ أیَّ فتی (چه جوانمردی!)

← همیشه به نکره اضافه می‌شود !

بعضی گویند که موصوله به نکره هم اضافه می‌شود !
یعجبنی أیُّ رجلین قاما

۳۸۹، ۴

ما «بتعجّبیّة»

{ مررتُ بزیدٍ أیِّ فتی (حال)
{ مررتُ برجلٍ أیِّ رجلٍ (صفت)

* أیّ اگر صفت یا حال باشد ؛ حتماً باید لفظاً و معناً مضاف واقع شود.

* أیّ اگر استفهامیه یا شرطیّه یا موصوله باشد معناً مضاف می شود نه لفظاً.
لفظاً هم می تواند ولی اجباری نیست!

شرطیّه { أیَّ رجلٍ تضرب أضرب
أیّاً تضرب أضرب

استفهام { أیُّ رجلٍ عندک
أیٌّ عندک

موصول { یُعجبنی أیُّهم عندک
یُعجبنی أیٌّ عندک

س) استفهامیّه آیا به غیر از مفرد معرفه هم اضافه می شود؟
ج) به همه اضافه می شود.

لدن

همیشه اضافه شده و جرّ می دهد ولی بصورت نادر

* غُدوة : اول وقت

به لغت «غُدوة» هم نصب داده است سماعاً!

مَعَ (مَعْ، مَعِ)

لدن : مبنی است به خاطر شباهت اسمی لفظی غیر متصرّف است و از ظرفیت خارج نمی شود مگر آن که با «مِن» بیاید که شبه ظرف است!
معنای ظرفیّت و ابتدای غایت می دهد.
نمی توان از آن خبر داد.

لدن غدوة ..

مصنّف : «منصوب علی التمییز»

قیل : «هی خبر لکان المحذوفة»

قیل : «بنصب من لدن» [استاد این را گفت !]

نصبش سماعی است

جرّش قیاسی است

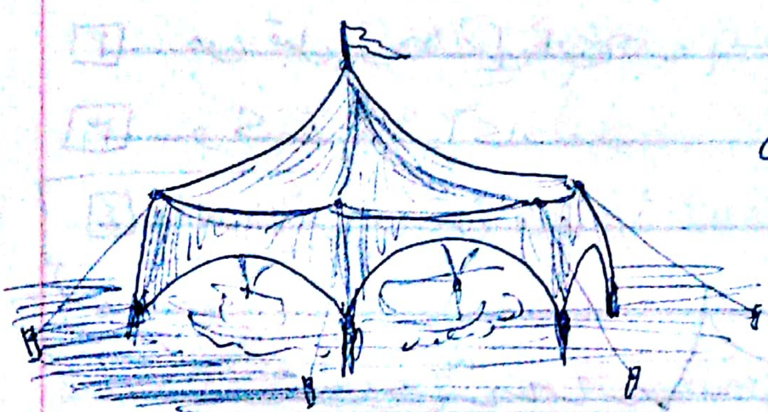

کوفیون : «غدوة را به عنوان فاعل برای کان تامه محذوفه رفع می‌دهیم !»

مع

اسم مکان برای مصاحبت

معرب

یا زمان مصاحبت

جلس زید مع عمرو

سیبویه : «اینکه در شعر ساکن العین آمده ضرورة شعری است !»

شارح : «اینگونه نیست بلکه ساکن العین بودن لغة ربیعة است.»

زعم بعض : «ساکن العین بودن حرف بودن مع است»

سیبویه : «ساکن العین بودن اسم است»

«نسبه تعالی» الجزء ۱۰ ص ۷۷

قبل ، بعد ، علی ، حسب

أول ، دون ، جهات

معرب ← مضاف الیه لفظاً و معناً آمده

معرب ← مضاف الیه فقط آمده

مبنی ← مضاف الیه معناً آمده ← لفظاً آمده ولی به صورت مقدر

معرب ← مضاف الیه نه لفظاً و نه معناً ذکر شده

Scanned by CamScanner

فقط زمانیکه معنای مضاف الیه آنها بدون لفظ در نیت باشد

آنها مبنی می شوند!

حالات:

1 اصبت درهماً لا غیره ، جئت من قبلِ زیدٍ — مضاف الیه ذکر شده است

2 من قبلِ [ذلک] نادی ... — مضاف الیه حذف شده و لفظ در نیت است

3 ... و کنت قبلاً أکاد ... — مضاف الیه حذف شده معنا و لفظ در نیت نیست!

4 لله الأمر من قبلُ و من بعدُ — مضاف الیه حذف شده و معنا بدون لفظ در نیت است.

مبنی

بسمه تعالی

۷۷/۱۰/۲

کلُّ امرئٍ و نارٍ

در این حالت جائز است حذف مضاف ، آن مضافی که مماثل معطوف علیه است!

[کل امرئٍ و کل نارٍ]

نارٍ را نمی توان عطف بر امرئٍ کرد چون در آن صورت لازم می آید عطف بر دو معمولِ دو عامل مختلف! یعنی با یک حرف عطف نارٍ را بر امرئٍ و ناراً را بر امرءً عطف کرده ایم که دارای عاملهای مختلف می باشند!

تریدون عَرَضَ الدنیا و الله یرید [باقی] الآخرة

می گویند در اینجا مضاف محذوف با [redacted] معطوف علیه مماثل نیست ولی بازهم حذف صورت گرفته است! یعنی مقدّر را [عَرَض] گرفته اند تا مماثل معطوف علیه بشود ولی اولی بهتر است و ابن ابی الربیع آنرا مقدّر گرفته!

Scanned by CamScanner

گاهی مضاف الیه حذف می شود و مضاف بدون تغییر باقی می ماند!

غالباً آنجایی که مضافی به چیزی که شبیه به محذوف است به مضاف ها عطف شده باشد:

قطع الله یدَ و رجلَ مَن قالها

مضاف الیه

محذوف [مَن قالها]

یدَ مَن قالها و رجلَ مَن قالها

اینرا حذف کردیم

شارح: «بدون عطفِ مضاف به مماثلِ مضاف به محذوف هم حذف جایز است!»

مسلمُ [ن] و کافرُ [ن] مصرٍ ← این هم جایز است!

مضاف به محذوف — مضاف به مماثلِ محذوف

[و مبرّد]

شارح: «این سبک مصنف بود ولی روش سیبویه این است که دومی حذف می شود!»

مسلمُ [ن] مصرٍ و کافرُ [ن]

سیبویه: «این روش من است!»

سیبویه: «آن مثال مبرّد در واقع این است که [و رجل] بین مضاف و مضاف الیه فاصل شده است نه اینکه مضاف به مذکور باشد.

فرّاء: «اصلاً چنین حذفی جایز نیست چه از اولی و چه از دومی!»

سه تعریف سه روش: [مبرّد: حذف اوّلی، سیبویه: حذف دومی، فرّاء: عدم حذف]

«بسمه تعالی»

۷۷/۱۰/۵

مصنف: «فاصل شدن مفعول و ظرف بین مضاف و مضاف الیه جائز است»

— قتلُ اولادَهم شرکائِهم

اگر مضاف شبه فعل باشد!

تركُ يوماً نفسِكَ ...

ضمناً قسم هم اشکالی ندارد، هنگام ضرورت هم مانعی نیست!

حکی الکسائی: «هذا غلامُ واللهِ زیدٍ»

یاء متکلم فتحه پیدا می کند با اسم منقوص و ...

اگر مضاف به یاء متکلم، مقصور، منقوص، مثنی و جمع سالم مذکر [illegible] نبود، کسره می گیرد!

غلامِی

- اگر مقصور باشد مثل مثنی مرفوع است: عصایَ (هذیل مثل منقوص عمل می کند: عصیَّ)
- اگر منقوص باشد ادغام می شود (یاء متکلم مفتوح می شود): قاضِیَّ | رفع / نصب / جر
- مثنی یا جمع مذکر سالم در حالت جر و نصب مانند منقوص است: رأیتُ غلامَیَّ و زیدِیَّ
- 〃 جمع مذکر سالم بود در حالت رفع مانند منقوص: جاء زیدِیَّ
- 〃 مثنی در حالت رفع بود: جاء زیدایَ
- در غیر اینها جائز است تسکین و فتح یاء: غلامِیَ، غلامِیْ

فروق مصدر و اسم مصدر | آموزش | ۱) حصول مصدر تدریجی است.

حصول اسم مصدر دفعی است.

Scanned by CamScanner

۷ مواردی که غیر از منقوص و مقصور و مثنی و جمع مذکر سالم است :

١) مفرد ٢) جمع مکسّر صحیح ٣) جمع مؤنث سالم

٤) معتل جاری مجرای صحیح

اینها کسره می‌گیرند مطلقاً اضافه به یاء متکلم

مصدر در دو

موضع عمل فعلش را می‌کند

نائب مناب فعل باشد : ضرباً زیداً
[اضرب]
ضمیر فاعلی

مقدر بأن باشد (یا به ما) : عجبت من ضربک زیداً أمس / غداً
[أن ضربت]

أن مصدریه عامل است (در ماضی و استقبال)

ما مصدریه عامل نیست (فقط در حال)

عجبت من ضربک زیداً الآن
[ما تضرب]

سه حالت : ١) مضافاً : عجبت من ضربک زیداً

٢) مجرداً عن الاضافة و أل : عجبت من ضربٍ زیداً

٣) محلی بلام : عجبت من الضرب زیداً

اعمال المضاف أکثر من اعمال المنوّن و هو أکثر من اعمال المحلی بأل

« بسمه تعالی »

٧٧/١٠/٦

اسم مصدر : ما ساوی المصدر فی الدلالة علی معناه و خالفه بخلوّه لفظاً و تقدیراً من بعض ما فی فعله دون تعویض مثل عطاء از إعطاء

اسم مصدر — مصدر

Scanned by CamScanner

قِتال (مصدر) ← در اصل قبل از تاء، الف بوده که لفظاً حذف شده
ولی تقدیراً حذف شده و در تقدیر می باشد.
به خاطر وجود قیتال که مصدر است (البته
اصل آن قِاتال بوده الف به خاطر کسرهٔ قاف بدل به یاء شده)
(اعلال می شود به قیتال)

شارح: «اینکه گفتیم لفظاً و تقدیراً خالی باشد
برای خارج کردن این امثله بود!»

عِدَة (مصدر) ← با اینکه واو حذف شده ولی هنوز مصدر است
چون از آن عوض آمده است!
اصلش وعد بوده است.

شارح: «گفتیم عوض از محذوف نیاید تا این
مثالها خارج شود!»

ابن مصنف: «عطاء مصدر است و همزه برای تخفیف افتاده است»

شارح: «این خلاف آن چیزی است که دیگر نحاة گفته اند»

شارح: «عمل کردن اسم مصدر کم است، آن که ادعا کرده در این خصوص اجماع شده
اشتباه کرده است.»

صیمری: «اسم مصدر عمل می کند ولی به صورت شاذ»

ضیاء الدین بن العلج: «بعید نیست آن چه که جای مصدر می نشیند عمل آن را
انجام می دهد»

[redacted]

بعضی می گویند ایشان، این مورد را قیاسی می داند

عجبتُ من شربِ زیدٍ العسلَ

مضاف الیه — مفعول

عجبت من شربِ العسلِ زیدٌ

مضاف الیه — فاعل

مصدر به هرکدام از معمولهایش اگر اضافه شود دیگری را نصب یا رفع می دهد.

شارح: « خیر، این درست نیست بلکه مثال قرآنی برای آن داریم.» ⇐ { بعضی گفته اند اضافهٔ مصدر به مفعول نیست مگر در ضرورت!

مصدر به ظرف هم اضافه می شود:

= عجبت من ضربِ الیومِ زیدٌ عمراً =

اگر چیزی بر مضاف الیه مصدر (فاعل یا مفعول) عطف شود یا صفت باشد می تواند اعراب لفظی بگیرد یا محلی:

عجبت من شربِ زیدٍ الظریفُ / الظریفِ (محل / لفظ)

الجمعه ۷/۱۰/۷۷ ⟵ التعلیق

عجبت من شربِ العسلِ اللطیفُ / اللطیفِ

س) اگر مضاف الیه آن ظرف باشد تکلیف اعراب معطوف چه می شود؟

ج) فرقی نمی کند، کلاً هرچه مضاف الیه مصدر باشد و برایش تابعی بیاید دو نوع اعراب دارد.

اسم فاعل
- با ال ⟵ [عمل می کند]
- بی ال
  - حال و استقبال ⟵ [عمل می کند]
  - ماضی ⟵ X

اسم فاعل ال دار حال واستقبال لفظاً و معناً مشابه فعلش است
پس عمل می کند!

کسائی: «ماضی هم باشد باز عمل می کند»
کلبهم باسط ذراعیه بالوصید (ماضی است و عمل کرده!)

غیره: «خیر، این مثال حکایت حال ماضی است نه خود ماضی!»

اسم فاعل عمل نمی کند مگر با شرایطی:

*فاطح: کننده صخره

1) ال دار نباشد
2) حال و استقبال باشد
3) بر نفی یا استفهام یا موصوف یا ذوالحال یا مبتدا یا نواسخ تکیه کند

یا

1) ال داشته باشد
2) ماضی یا حال یا استقبال باشد

؛ چون حق صله این است که جمله باشد

گاهی هم اسم فاعل بی ال تکیه می کند به موصوف محذوفش

رمانی: «اگر صله ال باشد فقط در حالت ماضی عمل می کند»

بعضهم: «اصلاً در این حالت عمل نمی کند و مابعدش معمول فعل مقدر است»

شارح: «جالب اینجاست که این دو مذهب را مصنف در التسهیل آورده ولی پسرش (بدرالدین) در شرح آن گفته که همه اتفاق دارند در عمل کردن آن در این حالت!»

کثیر ← → قلیل

فعّال ، مِفعال ، فَعول > فَعیل > فَعِل

بدل از اسم فاعل اند یعنی مثل آن عمل فعل را انجام می دهند.

مثنی و جمع هم مثل مفرد عمل می کنند

هذا معطی زیدٍ درهماً
[هو] فاعل – مفعول ۱ – مفعول ۲

هذا ضاربُ زیدٍ و عمراً / و عمرٍو
محل – لفظ

تقدیر محل یا مراعاة محل → صحیح
← مشهور

اسم مفعول

تمام احکام اسم فاعل را دارد!

مررتُ برجلٍ ضاربٍ ابوه زیداً ← ... ضاربِ الاب زیداً
غلط است

مررتُ بزیدٍ مضروبٍ عبدُه ← ... مضروبِ العبد
صحیح است

بسمه تعالی
۹ / ۱۰ / ۷۷

فَعْل ← مصدر قیاسی برای فعل متعدّی
فَعَل ← " " " لازم

[راهش این نیست که مصدر را بپرسیم
بهتر است: چون هر دو عبارت جمع مکسّر جمعش بیاید،
[illegible] [illegible] باشد که [illegible] بهتر [illegible] !!]

فَعِلَ (لازم) ← فَعَل (مصدر قیاسی)

به شرط آنکه بر وزن فِعال و فَعَلان و فُعال نیاید!

فَعَلَ " ← فُعول "

فِعال (مصدر) ← اگر دلالت بر امتناع کند

فَعَلان " ← " " " تغییر و تحول کند

فُعال " ← " " " درد یا صوت کند

فَعیل " ← " " صوت یا سیر و سفر کند

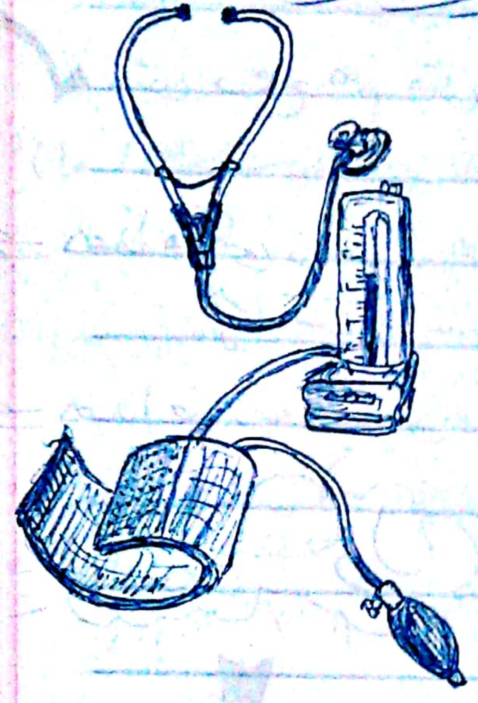

* سُعال : سرفه کردن * نُعاق : فریاد کشیدن

* زُکام : سرما خوردن * أُزازاً : جوش آمدن

* مُشاء : شکم روی * قیدر : دیگ

* ذَمیل : نرم رفتن * رَحیل : کوچ کردن

بسمه تعالی ۱۰/۱۰/۷۷

فَعُلَ (لازم) ← فُعولة یا فَعالة

غیر ذلک سماعی غیر قیاسی

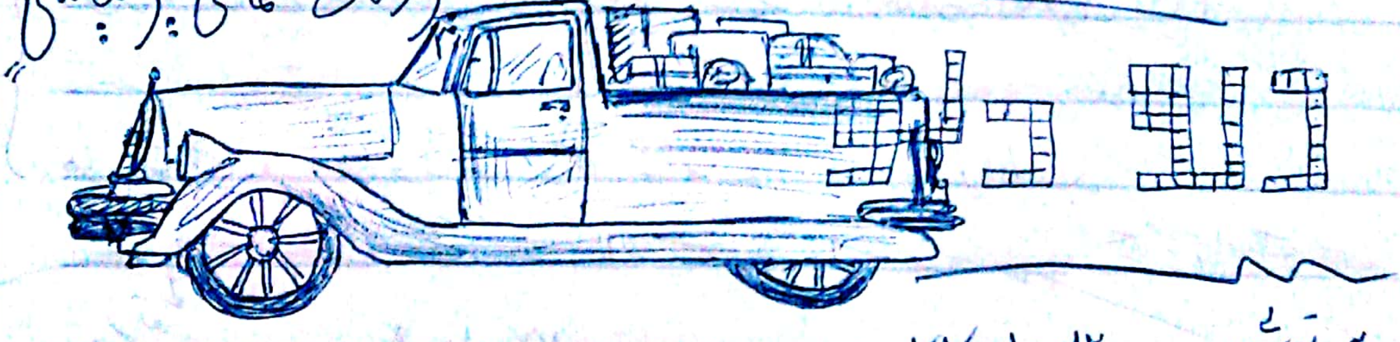

بسمه تعالی ۱۲/۱۰/۷۷

فَعلة ← مصدر مرّة *جَرعة : نوع جرعه نوشیدن

فِعلة ← مصدر هیئة *عِمّة : " عمامه "

فَعَلَ (لازم یا متعدّی) ← فاعل (اسم فاعل) در حالت لازم سماعی است

فَعِل و فَعُل (متعدی) ← " " ← آمدنش بر این وزن!

فَعُول

= فَعِل (لازم) ← أَفْعَل ؛ فَعْلان

* أبلخ: متکبر * فخم: سنگین
* أجهر: روزکور * أخطب: رنگ تیره
* صدیان: تشنه * ابطل: دلیر
* اشیب: جوان * کحیل: سرمه کشیده

= فَعُل (لازم) ← فَعْل ؛ فَعِیل ؛ أَفْعَل [قلیلاً] ؛ فَعَل

= مصنف: « وزن فعیل به عنوان اسم فاعل می آید ، اگر در فعلی به معنای فاعل نیامده باشد می توان به عنوان اسم مفعول آورده شود « سماعاً ».

= ابن مصنف: « فعیل طبق اجماع غیر قیاسی است »

= شارح: « مصنف در تسهیل گفته خلاف بعضهم قیاسی نیست، پس بعضی آن را قیاسی دانسته اند ، یعنی در اینجا اجماع نیست »

« پس مصنف را تبرئه کنیم به آنکه او ادعا کرده است اجماع را هنگام نیابت فعیل از اسم مفعول در تمام فعلها ، که درست است ولی قیاسی بعضی دانسته اند اگر آن فعل اسم فاعل فعیل نداشته باشد. »

= مصنف: « فعیل از مفعول نیابت می کند فقط در دلالت ونه در تحمل یعنی عمل ندارد »

= شارح: « غیر مصنف بر این مسئله تصریح داشته اند که جائز است! »

فعیل برای مذکر و مؤنث یکسان است.

تعالی

بحمد الله و منّته این کتاب و نوشتن این جزوه در تاریخ ۱۲/۱۰/۷۷ به پایان رسید

بسمه تعالی

ابن عقیل ۳

جلسه ۱۵/۱۱/۷۷ — ۷۷/۱۰/۱۶

المراد بالصفة ما دلّ علی معنی و ذات

صفت مشبهه ← اسم فاعل / ← اسم مفعول ← زمانیکه به مرفوعش / ← افعل تفضیل اضافه شود جاری مجرای صفت مشبهه می‌شود!

علامت صفت مشبهه ← به فاعلش می‌تواند اضافه شود!

۲ فقط از فعل لازم ساخته می‌شود.

معمول صفت یا آن است	صفت آن دارد	مضاف به آن دارا باشد
.. به آن است	.. آن ندارد	مضاف هم

۳ دلالت در معنای حال است.

صفت مشبهه ← ثلاثی ← ما وازن المضارع (طاهر القلب) «قلیل» / ← ما لم یوازنه (جمیل الظاهر) «کثیر»

← غیر ثلاثی ← وجبا موازنتها (منطلق اللسان)

← عمل اسم فاعل متعدی را دارد (رفع و نصب)
← باید مثل اسم فاعل تکیه به چیزی کند!

چون فرع در عمل است از اسم فاعل پس کمتر است در عمل

در اسم فاعل موارد جایز است! ← ۱ تقدیم معمولش بر خودش جایز نیست
۲ عمل نمی‌کند مگر در سببی خودش و در اجنبی عمل نمی‌کند. زید حسن وجهه

صفت مشبهه

صفت مشبهه	معمول	اعراب معمول
صفت مشبهه آل دارد	معمول آل دارد.	معمول مرفوع است
" " آل ندارد	معمول مضاف به اسم آل دار است.	" منصوب "
	معمول مضاف به ضمیر راجع به موصوف است.	" مجرور "
	" مضاف به چیزی است که آن چیز به ضمیر موصوف اضافه شده.	
	" مضاف به اسم ساده است (بدون قید).	
	" مجرّد از اضافه و آل است.	

۱۸ صورت

- ✓ چهار قسم ممتنع است
- ✓ شش قسم ضعیف "
- ✓ چهار " قبیح "
- ✓ باقی حسن است

ممتنع

1. مررت بالرجل الحسنِ وجهِه
2. " الحسنِ وجهِ ابیه
3. " الحسنِ وجهٍ
4. " الحسنِ وجهِ ابٍ

[صفت محلی بآل باشد و اضافه شود به معمولی که مجرد از آل و از اضافه به آل دار است!]

اضافه شیء آل دار به شیء خالی از آل صحیح نیست زیرا:

- ✓ نه مفید تعریف است
- ✓ نه " تخصیص است
- ✓ نه " تخفیف است

پس چون بی‌فایده است ممتنع است!

ضعیف

1. زیدٌ حسنَ الوجهَ
2. " حسنٌ وجهَ الابِ
3. " حسنٌ وجهَ ابیه
4. " حسنٌ وجهَهُ
5. " حسنٌ وجهُ ابیه
6. " حسنٌ وجهٌ

[نصب دادن صفت مجرد از آل معمول آل دار را یا مضاف به آن را!]

[و یا نصب و جر دادن صفتی که مضاف به سوی ضمیر موصوف است یا مضاف به مضاف آن!]

Scanned by CamScanner

قبیح

زیدٌ حسنٌ وجهُ ابیه

" حسنٌ وجهُهُ

" الحسن وجهُهُ

" الحسن وجهُ ابیه

✓ علت ضعف آن است که وصف خاء از آل و لازم را جاری مجرای متعدی نمائیم با آنکه صفت است زیرا آل ندارد (اگر معمول منفرد باشد)

✓ نقل اسناد از اسم ظاهر به سوی ضمیر بارز با آنکه مشتمل در شبه اضافه شیء به نفس است (اگر معمول مجرور باشد)

[رفع دارای صفت با آل یا با آل اسم مجرد از آل و مجرد از ضمیر و همچنین اسم مضاف به سوی مجرد از آل و مضاف به سوی مجرد از اضافه را] علت:

• حسنُ وجههٖ ⟸ حسنٌ وجهٍ [هو]

یعنی چون فاعل را با تقدیر گرفتن فاعل (هو) توانستیم مجرور کنیم. در واقع باز معمول در معنی فاعل است پس ممتنع نیست ولی قبیح هست!

✓ صفت ضمیری که راجع به موصوف باشد ندارد! و در خصوصیات صفت مشبه ذکر شد که معمولش باید سببی باشد. ولی چون در تقدیر مشتمل بر ضمیر است ممتنع نیست!

ضعیف

✓ باقی اقسام حسن است

که به دو قسم حسن و احسن تقسیم می شود

⟸ احسن : مواردی که مشتمل بر یک ضمیر باشد : الحسنُ الوجهِ

↙ چون ضمیر به اندازه نیاز موجود است!

⟸ حسن : مواردی که در کلام دو ضمیر باشد یکی در صفت و یکی در معمول :

↙ چون یک ضمیر اضافه بر نیاز موجود است. الحسنُ وجهُهُ

مضافاً ⟵ مضاف به آل دار

" به مضاف به آل دار

مضاف به مضاف به ضمیر

" " ضمیر

* بنماً : اسمی را که ...

Scanned by CamScanner

۷۷/۱۱/۱۷

تعجب: حالتی که رخ می دهد و انسان علت آن را نمی داند (بنابر این تعجب می کند!)

ما أفعل زیداً — أفعل به

اقوال در ما:

به اتفاق (با همه اختلاف) فعل ماضی است که در تعجب به کار رفته مثل آنچه که برای دعا استعمال می شود!

استفهام — موصول — نکره تامه — نکره ناقصه

به اتفاق فعل است! بصریون لفظاً آن را فعل امر و معنایش را خبر می دانند. أی «أصار ذا حُسنٍ» همزه همزه صیرورت است و باء که بر سر فاعل آمده زائده و لازم است، علت لزوم این است که ظاهر أحسن امر است و بعد از امر فاعل واقع نمی شود (ظاهر نمی شود) برای رفع قبح باء را داخل کردند!

= کوفیون و کسائی

= بعضی از کوفیون: «اسم است چون تصغیر بسته می شود: أُفَیْعِل»

ما اسم است و مبتدا است.

و شارح

اقوال در ما

= سیبویه: ما نکره تامه است (شیءٌ) [یعنی توصیف نشده!] و جمله بعدش خبر است.

= اخفش: ما معرفه ناقصه است (الذی) و جمله بعدش صله است. — شیءٌ جعله کریماً

الذی احسن زیداً (خبر محذوف است)

= بعضی کوفیون: ما نکره ناقصه است و جمله بعد صفت می باشد و خبر محذوف است. [شیءٌ عظیمٌ]

شیءٌ احسن زیداً [عظیمٌ]

= برخی کوفیون: لفظاً و معناً أفعل امر است و ضمیر (یا اسم ظاهر) مفعولٌ به بوده باء مقدم است!

[نکته: عرب جاهلی برای بزرگان طبل می زد (یا چیزی شبیه آن) و بعد وقتی کسی می خواست بزرگ کسی را نشان دهد می گفت «یضرب علیه الطبل» ...]

Scanned by CamScanner

آفعَل مثل است : ـ چون نون وقایه نمی گیرد
آفعِل » » : ـ چون » توکید نمی گیرد

چه با تبدیل شده‌ای که بعد از داشتن صد شتر که آنرا تبدیل به قطعه‌ای قلیل از شتر کرده است!

پس گذشته است سزاوار به خاطر طول فقر (سزاوار ترحّم)

ذهب نعوئهم : ما استفهامیه است و خبر طبقی است!
ما تعجبیه / أيّ شيءٍ أحسن زیداً

۱۸/ ۱۱/ ۷۷

حذف متعجّبٌ منه عند وجود القرینه جایز است!

س) مثالهای شارح فقط شعر است آیا در نثر هم جایز است؟
ج) [خیر، اینطور نیست که فکر کردید، از یک آیه هم مثال زده پس در نثر هم جایز است ؟]

اگر فقیر باشد صبر می کند و اگر دارا باشد بسیار سزاوار است به او غنا!

* حبذا : سزاوار (مستحق)

افعال تعجب غیر متصرفند

ما افعلَ زیداً
جاری مجرای عسی شمرده شده غیر متصرف شده!

أفعِل به
جاری مجرای هب و تعلّم که قلب هستند در نظر گرفته شده و غیر متصرف شده!

شوارط سبعه
شروط؟

۱ ثلاثی مجرد باشد — دحرج — استخرج — بنای تعجب سبب می‌شود

بعضی از حروف اصلی کلمه در صورتیکه فعل رباعی باشد حذف شود و همچنین در مزید بعضی حروف زائد که دلالت بر معنایی می‌کنند حذف شوند و این سبب لبس است!

۲ متصرف باشد — نعم — عسی

زیرا ریختن فعل تعجب از فعل غیر متصرف موجب تصرف در آن است.

۳ معنای آن قابل برتری باشد — مات — فنی

۴ تام باشد — کان

زیرا بعد از کان واخوات کان دو منصوب واقع نمی‌شود.

۵ منفی نباشد — ما ضرب

چون مشتبه می‌شود با مثبت دانسته نمی‌شود که فعل اصلی مثبت بوده است یا منفی!

زیرا تعجب در فعلی صحیح است که قابل مزیت و نقصان باشد که اگر در فعلی به طور گسترده پیدا شد موجب تعجب می‌شود ولی در فعلی که زیادی و نقصان در کلیه افراد در یک رتبه یکسان است تعجب حاصل نمی‌شود!

۶ صفت یا اسم فاعل از آن فعل بر وزن افعل نباشد. — احمر

(افعال دال بر رنگ یا عیب)

[می‌گویند به خاطر اینکه قابل مفاضله نیستند که می‌گویم مسأله این نیست بحث التباس است! گفتم و بپذیرید!!]

ما عاج ← انتفع ینتفع (یعیج) لزوماً منفی است!

ما عاج (معوج) ← ماد یمیل ← هم مثبت و هم منفی!

(و این را الی الآن ... ندید)

[می‌گویم چه اتصال دارد از اولی اگر بسازیم أعیج می‌شود و از دومی أعاج می‌گردد، پس در حالت اول التباس بین مثبت و منفی نیست و باید بشود در عین منفی بودن تعجب بیاید!؟]

۷ مجهول نباشد — ضُرِب

به جهت التباس با معلوم چون دانسته نمی‌شود جزو کدام است!

بسمه تعالی

۷۷/۱۱/۱۹

ما أشدَّ دحرجته } معمول بر فعل تعجب مقدم نمی‌شود ۱
أشدِد بدحرجته } اجنبی نباید فاصل بین معمول و عامل بشود! ۲

~~ما زیداً أحسن~~ } ۳
~~وبزیدٍ أحسن~~ }

~~ما أحسن الدرهم معطیک~~

۴ حتی اگر ظرف یا جار و مجرور اجنبی باشد جایز نیست!

و حتی اگر معمول، معمول باشد باز هم اجنبی محسوب می‌شود!

اصلاً در فصل (حتی به غیر اجنبی) اختلاف است! ۵

اخفش و المبرد: «ابداً فصل جایز نیست»

مشهور: «در غیر اجنبی جایز است!»

متعلق

لله در بنی سلیم ما احسن فی الهیجاء لقاءها

فاصل

استعمال در تعجب دارد

* لله در ...: در تحلیل ...

* هیجاء: جنگ و میدان رزم ...

* مکرمات: کرامات اخلاقی ...

* صریع: به خاک افتاده

* مجدل: به خود پیچیده

۶ برمن سخت است ای عمار که تو را در خاک ببینم و به خودت می‌پیچی!

۷ در این دو شعر (أعزز) و (أحبب) أن با متعلقش به تأویل مصدر رفته مجرور به باء مقدر می‌شود در مکان فاعل برای فعل تعجب.

پیغمبر مسلمین به عاکفت به پیش روید و پیش ما محبوب است که تو پیش ترا از ما بروی!

۷ «أعزز بروئیتک ...»
«أحبب بکونک ...»
«ما أحری رؤیتک ...»

ای دوست من چقدر سزاوار است صبر کردن ولی چه کنیم که نمی‌توانیم صبر کنیم.

(در نظر بگیرید)

جمهور: نعم و بئس فعل هستند چون تاء تأنیث ساکنه است!

کوفیون: «اسم است چون حرف جر بر آن داخل می‌شود!

حبّذا، ساء، فَعُلَ (هر فعلی با این وزن که از آن قصد انشاء مدح و ذم شود شَرُف شَرُّ خَبُثَ [ذم].)

ابن عصفور: «اینها اختلافی نیست در اینکه هر دو فعلند، فقط بعد از اینکه این افعال به فاعل نسبت داده شدند و از آنها قصد انشاء شد اختلاف حاصل گردید» سیوطی!

معمول با ال

مضاف به آل دار: نعم عقبی الکرما «بسمه تعالی»

۲۰/۱۱/۷۷

شارح: برای درست کردن حالت جر می‌گوئیم که یک «مقول» بر آن تقدیر می‌گیریم:

«نعم السیر علی [عَیر مقول فیه] بئس العَیر»

صفت — موصوف

فاعل:

① آل دار [جنس مجازی | عهد] (حقیقی) «نعم المولی و نعم النصیر» (الله)

② مضاف به آل دار «نعم عُقبَی الکُرَما» جنّة

③ ضمیر (که تمیز آورده شده است) اختلف فیه: «نعم (هو) قوماً معشره»

قیل للجنس حقیقتاً (کل ستون جای...)

و قیل للجنس مجازاً

و قیل للعهد

آل به همان زید بازی گردد!

شارح: «بهتر است جنس حقیقی بگیریم تا تأکید در مدح یا ذم شود چون یکبار در واقع کل رجل عالم مدح شده و بعد یکبار خصوصاً زید مدح شده و این حداکثر مدح است!

نعم الرجل زیدٌ

(نعم: فعل، الرجل: فاعل، زید: مبتدا، نعم الرجل: خبر مقدم)

Scanned by CamScanner

در این دو مثال : دو قول می باشد :

① بدلاً و قوماً تمیز است یا ضمیر مستتری که فاعل است (شارح)

② معشره و الظالمین فاعل است و بدلاً و قوماً تمیز است یا حال است.

* بئس للظالمین بدلاً

با تقدیر ① مخصوص محذوف خواهد بود که "هو" میباشد که به قرینه مقالیه حذف شده است!

با تقدیر ② للظالمین محلاً مرفوع و فاعل است و بدلاً تمیز است!

خوب پناهگاهی است مولا هنگامیکه ترسیده شود شدت و سختی او برای صاحب کینه و طغیان!

می گویند زن من در حالیکه زن من برای من در پس پرده و حجاب است: «بد مردی است او و من هم بد زنی هستم!»

بسمه تعالی

۷۷/۱۱/۲۱

سیبویه : با اسم ظاهر دیگر نمی توان تمیز آورد چون نیازی نیست!

بعضهم : جایز است چون عرب استعمال کرده!

بعض آخر : اگر تمیز معنای جدیدی نیاورد جایز نیست ولی اگر معنای دیگری را زاید کند جایز می شود!

نعم الرجل رجلاً زیداً | نعم الرجل فارساً زیداً

* موئل : پناهگاه

* عروس : زن (عروس)

* فحل : شتر نر

تغلبیون نه مردانشان حسب و نسب خوبی دارند و مادرانشان هم مادران خوبی نیستند، برای خودت زاد و توشه فراهم کن (سیره و روش هم) مانند پدرت در بین ما، پس بسیار خوب روشی است روش پدر تو از جهت روشن بودن!

اگر فاعل ضمیر باشد و ضمیر مبهم باشد (بعد بودن مرجع) آوردن تمیز واجب است، اما اگر مراد از ضمیر روشن باشد (با مرجع) آوردن تمیز جائز است!

سیوطی : "مصنف قائل است که تمیز است ولی برای توکید آمده است" ← در جمع شدن اسم ظاهر با تمیز!

Scanned by CamScanner

هرگاه ما بعد از نعم و

بئس واقع شود یا بعدش جمله

است: نعم ما يقول الفاضل

یا مفرد: نعم ما هي که در ترکیب آن

دو قول ذکر شده است:

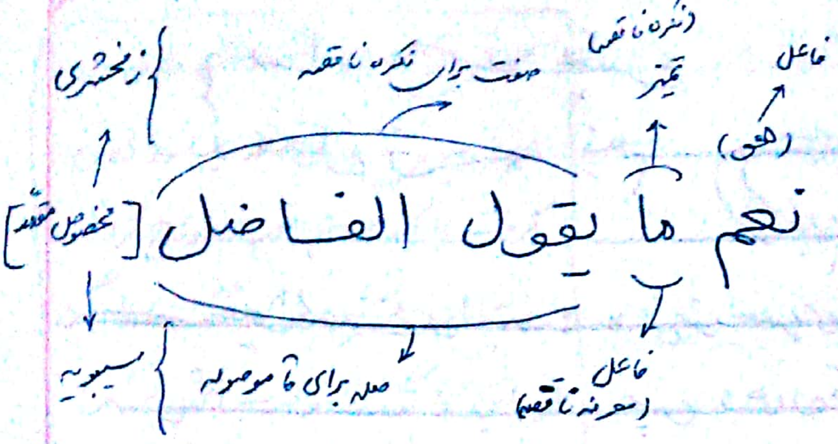

1) زمخشری: ما به معنای شیئاً بوده تمیز

می باشد. اگر بعدش جمله باشد

ما نکره ناقصه است و جمله بعد صفت است

و اگر بعدش مفرد باشد ما نکره تامه است.

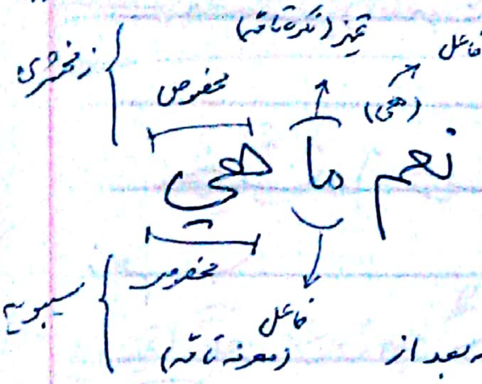

2) سیبویه: ما را فاعل می داند، منتهی در صورت اول که بعد از

ما جمله است، ما را معرفه ناقصه یعنی موصوله می داند و جمله

بعد صله است! و در صورت دوم یعنی بعد از ما مفرد باشد ما معرفه

تامه به معنای الشیء است و کلمه بعد مخصوص در نظر گرفته می شود.

در نعم و بئس آوردن مخصوص لازم است

زیرا در این افعال مدح و ذم عمومیت دارد

و شخص خاص و معینی از آن اراده نشده است (در

نعم الرجل و بئس الرجل) در حالی که گوینده فرد خاصی را

مدح یا ذم می کند و جنس همیشه ممدوح یا مذموم نیست چون

در بین آنها استثناء زیاد است پس برای اینکه مراد از مدح و ذم معین

شود باید مخصوص ذکر شود و جای آن در آخر جمله است!

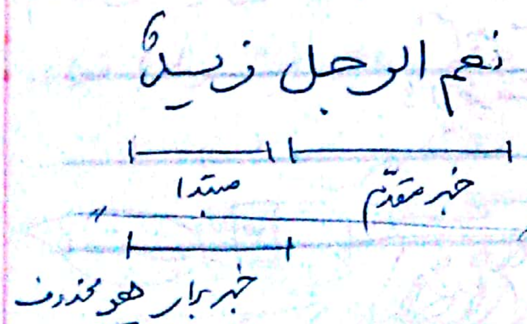

اگر قرینه باشد

می توان اسم مخصوص را

نیز حذف کرد!

Scanned by CamScanner

بسمه تعالی

۷۷/۱۱/۲۴

ساءَ ← بِئسَ

فَعُلَ ← نِعمَ

عَلُمَ الرجلُ زیدٌ ← عَلِمَ

غیر المصنف و ابنه: «نمی شود فعل‌های مکسور یا مفتوح العین را مضموم العین کرد پس با همان حرکت خودشان فعل مدح و ذم قرار می گیرند!»

مصنّف و ابنه: «تمام افعال را مضموم العین کرده مدح و ذم قرار دهیم!»

البغدادیات
ابوعلی فارسی

حبّذا زیدٌ لاحبّذا عمروٌ

نعم ← بئس ← (ذا: اسم اشاره)

«حبَّذا ...»

اقوی [1]: فعل ماضی (حَبُبَ) | فاعل | مبتدای مؤخر یا (خبر برای هو)

[2]: اسم و مبتدا یا (خبر مقدّم) | خبر مؤخر یا (مبتدای مؤخر)

اضعف [3]: هر دو با هم فعل ماضی! | فاعل

اهل این بیابان خوبند مگر اینکه اگر غیر هم جزو این بیابانی‌ها شمرده شود دیگر این بیابانی‌ها خوب نیستند!

۷۷/۱۱/۲۵ بسمه تعالی

* أوّل: در پی بیاور ذا را مخصوص را...

ذا را تغییر نداده چون شبیه ضرب المثل است (یعنی مثل ضرب المثل هیچگاه تغییر نمی کند) ← وضع ضرب المثل نوعی است و تعریف ندارد!

س) آیا می‌شود فاعل صنعت را الصیف گرفت؟
ج) به سفیدانی حروف، فاعل آن مؤنث مخاطب است.

خانمی شوهر پیری انتخاب کرد و پول دار دید با پیری آن نمی‌تواند سر بزند طلاق گرفت با یک جوان فقیر ازدواج کرد رفت سراغ پیرمرد که کمک مالی بگیرد او این را گفت و ضرب المثل شد! در تابستان شیر را چه کردی؟!

حبّ الرجلُ زیدٌ
حبّ بالرجلِ زیدٌ

اگر غیر از ذا فاعل شد جایز است رفع لفظی یا جرّ به باء (رفع محلی)!

در غیر ذا جایز است ضم حاء یا فتح حاء
در ذا فقط فتح جایز است چون در ترکیب ثقیل است
ضم دادن و فتح اخف است!

حبّ زیدٌ

چرا شرح رجلاً (تمیز) یا الرجل نیاورده است؟

استاد فرمودند: «این اشکال دارد ولی در یکی از شروح گفته بودند که وزن فَعُل مفید مبالغه است و مبالغه مفید مدح و ذم پس نیازی به تمیز و فاعل نیست ولی با قواعد باب سازگاری ندارد!»

گفتم این شراب را از بین ببرید (یعنی با آب مخلوطش کنید) و خوب است آن شراب در حالی که کشته شده (مخلوط شده) به واسطه مزج با آب.

افعل التفضیل

همان شروط سبعه که در تعجب آمد با همان دلائل در اینجا هم مطرح می‌شود!

هو أسود من حلك الغراب
هو أحمق من هبنّقة
هو أخصى منه (أختصى)
هو أبيض من اللبن

شاذ است!

ادامه در

دفتر دیگر

آمده است

Scanned by CamScanner

مرکز تهیّه و توزیع کالا

وزارت بازرگانی

۶۰ برگ

Scanned by CamScanner

"بسم الله الرحمن الرحيم"

اللهم أكرمنا بنور الفهم
وأخرجنا من ظلمات الوهم
اللهم افتح علينا أبواب رحمتك
وانشر علينا خزائن علومك
برحمتك يا أرحم الراحمين

موضوع: مبحث افعل تفضیل — تاریخ: ۲۶ / ۱۱ / ۷۷

ابن عقیل «۳»

افعل تفضیل
- با آل
- با اضافه
- با مِن

در افعل تفضیل مفضلٌ علیه باید معیّن باشد اگر افعل تفضیل با مِن و اضافه باشد مفضلٌ علیه صراحتاً مذکور است و اگر با ال باشد از آنجایی که ال برای عهد است و اشاره به شخص یا امر معیّن، باز مفضلٌ علیه مشخص شود!

[ر محتمل: الله اکبر من غیره!؟]

لَک ذکر مفضلٌ علیه عند وجود القرینة واجب نیست الله اکبر [من کل شیءٍ].

۱) افعل تفضیل اگر با مِن باشد غیر منصرف است
- وزن الفعل
- وصفیت

غالباً جایی که خبر است رخ می‌دهد!

۲) اگر علم باشد غیر منصرف است
- علمیّت
- وزن الفعل

- زیدٌ افضلُ مِن عمروٍ
- زیدٌ هو الافضلُ
- زیدٌ افضلُ الناسِ

منظور همانی است که با ال آمده!

اتصال بین مِن و افعل واجب است و فاصله جایز نیست!

افعل تفضیل اگر مجرد از ال و اضافه باشد یعنی با مِن باشد، واجب است مفرد مذکر ذکر شود، در همه حالات. زیرا افعل هنگام استعمال با مِن ترکیب امتزاجی (مزجی) پیدا می‌کند و گویا مِن جزء کلمه است لذا الحاق علامات تثنیه و جمع صحیح نیست! چون مِن مانع است!

تو نزدیک شدی و جامی نیداشتم
تو را مانند ماه در جایی که زیبا بودی
پس قلب من در عشق تو گم کرده گردید.

اگر با ال باشد مطابق موصوف ذکر شود، زیرا مطابقت صفت و موصوف لازم است و مانع مفقود است!

اضافی ← معرفه: دو وجه جایز است مفرد مذکر باشد یا مطابق موصوف
← نکره: واجب است که مفرد مذکر بیاید. به جهت آنکه می‌شود در اینصورت افعل را شبیه افعل من... قرار داد (به خاطر ذکر مفضل علیه) و

زیدٌ افضلُ رجلٍ «مفرد مذکر» و مضاف الیه مطابق موصوف یا آنرا شبیه معرّف به ال گرفت آورده می‌شود: زیرا در اینصورت (به خاطر معرفه بودنش)

الزیدان افضلُ رجلین — افعل متضمن معنای مِن است پس انگار مِن گرفته است!

زیدٌ افضلُ الناس
{ الزیدان افضلُ الناس
{ الزیدان افضلا الناس

* طبق: مصدر

استعمال: ۲۸، ۱۱، ۷۷

اصل این است که فقط یکی از حالات رخ دهد نه جمع آنها با هم
① با ال ② مضاف ③ با مِن
← غیر این شذوذی است!

اقوال در "الا کثر منه"

← ① ال زائده است پس مانعی نیست "... بالاکثر [اکثر] منه..."
← ② منه متعلق به الاکثر نیست و متعلقش اکثرِ محذوف است!
← ③ مِن ابتدائیت یا تجاوزیت نیست بلکه جنسیت است پس انگار مِن نیست!

معنای مِن:

زیدٌ افضلُ من عمرٍ — ابتدای ارتفاع یا انحطاط
زید فضلش از عمر تجاوز کرده است (این بهتر است!)

موضوع: معنای مِن:

1 مِن یا برای ابتدای غایت است — 2 به معنای … معنای جنسیت می‌گیریم تا یا ارتفاع یا انحطاط بنا بر قولی مجاوزت است یعنی: زیدٌ … اشکالی رخ نمی‌دهد!

اما این قول مردود است: افضلُ من عمرٍو أی: جاوزَ زیداً … در این حالت به اینکه ابتدائیت در «من العمرو فی الفضل»، در آن حالت گویا امتداد مِن جایی صحیح است که انتهاء … که مِن بالاکثر آمده است وجود نداشته چون فرض نشود و در اینجا انتهاء ذکر شده! مِن را به … این مِن آن مِن نیست!

س) «اقربکم منّی» چرا جمع نشده است؟

ج) این مِن همان مِن تقدیریه برای [illegible] است که با مِن تقدیریه می‌شود و مِن تفضیلیه نیست!

تو بیشتری بیشتر از آنها از جهت افراد و قبیله و همانا عزت برای کسی است که افراد کثیری داشته باشد!

آیا من خبر بدهم به شما دوستدارترین شما و نزدیک‌ترین شما به من در منزل روز قیامت که با اخلاق‌ترین شما و نرم‌الاخلاق‌ترین شما هستند، کسانی که الفت ایجاد می‌کنند و الفت می‌گیرند!

مطابقه افصح است

در مضاف به معرفه

اگر از افعل قصد تفضیل نشود مطابقه واجب است

در افعل شرط است که مفضَّل و مفضَّلٌ منه هر دو آن صفت را داشته باشند ولی مفضَّل در آن صفت شدیدتر باشد!

اگر این شرط موجود نبود افعل به معنای فاعل بوده (اسم فاعل) می‌باشد!

الناقص والاشجّ أعدلا بنی مروان

أی عادل

عمر بن عبدالعزیز

۵ اینکه مصنف گفت اگر معنای «من» درست باشد «سه‌شنبه» ۲۹، ۱۱، ۹۷
منظور این است که معنای تفضیل درست باشد!

اگر دست ما به سوی سفره کشیده شود من عجله کننده تر از ایشان نیستم! (چون حریص‌ترین عجله کننده ترین است!)

أعجل به معنای عاجل

آن خداوندی که برافراشت برای ما هم خانه‌ای بنا کرد که پایه هایش محکم است و طولانی!

چون در مقام مدح است کمال مدح اینگونه است نه آنگونه!

ابوعبیده با استناد به این اشعار و آیات قائل به قیاسی بودن شده و صاحب الواضح گفته که نحویون این را رد کرده اند!

«من» و ما بعدش بر افعل مقدم نمی‌شود مگر اینکه ما بعدش استفهام باشد:
«مِمَّن أنتَ أفضلُ»

* احملاً: نظرتَ مکاناً اهلاً

* وسهلاً: و

آن خانم به ما خوش آمد گفت و به ما تو شهر سفر علما کرد و عسل داد، عسل چیست بلکه آن به جود و خوش از عسل بهتر بود

عیبی در آن زنان نیست مگر آنکه سریع ترین آنها کند رو است و وحشی از این زنها کسل تر نیست!

هنگامیکه آسمان روزی به زنان دگر مباهات کند، آسمان از آنها ملیح تر است (نمکین تر)

۱ افعل ضمیر مستتر را بالاجماع رفع می دهد

اما اسم ظاهر را رفع نمی دهد، زیرا اسم فاعل دلالت بر حدوث دارد و همچنین ۶ صیغه از آن صرف می شود اما افعل تفضیل غالباً دلالت بر ثبوت دارد و در اکثر موارد فقط مفرد مذکر است پس شباهتش به اسم فاعل و در نتیجه به فعل ضعیف است و اسم ظاهر را که قوی است رفع نمی دهد.

ولی در ضمیر بارز عمل می کند چون اعراب در آن ظاهر نمی شود.

استثناء ← کحلیه ترتیبها ۱، ۱۲۱، ۲۷ ؟!

شرح جامی = شرح مدارس

۱ نفی بر افعل مقدم شود ← (یا شبه نفی) افعل دلالت بر زیادی می کند پس فعلی قائم مقام آن نمی نشست! نفی قید جمله را بر می دارد لذا زیادی را نمی گیرد.

۲ اسم مرفوع به ضمیر باشد (اجنبی) ← زیرا در این صورت معنیش فقط در فاعلیت خواهد بود!

۳ آن اسم به دو اعتبار زمانی و مکانی در وجودش فضیلت داده شود ← اسمی که در خودش تفضیل داده شود دلالت بر زیادی یا کم ... چون تفضیل شیء بر نفسش محال است!

افعل رفع به ظاهر نمی دهد چون شباهتش به فعل ضعیف است.

شبه فعل زمانی عمل می کند که بتوان به جای آن فعل گذاشت لذا

چون فعل دلالت بر زیادی نمی کند جای افعل تفضیل نمی نشیند

(۳)

ما رأيتُ رجلاً أحسنَ في عينِهِ الكحلُ منه (۱) (۲)

في عينِ زيدٍ

افعل یا به معنای فاعل است : أفضل : برتر
یا به معنای مفعول است : أحبّ : دوست داشته شده تر

> ندیدم من هیچ وادی مثل این وادی گرگها که هم باشد
> در آن وادی سوارانی که بیاید در آن کمک کنند و برسد تکبرد.

النعت

صفت

التابع : هو الاسم المشارك لما قبله في اعرابه مطلقاً (اسمی که در اعراب با قبلش شریک است)

حتی خبر مبتدا هم داخل می‌شود !
وحتی حالی که ذوالحالش منصوب است !
قید مطلق انحصار خارج می‌کند !

هو التابع المكمل متبوعه ببيان صفة من صفاته او من صفات ما تعلق به (سببيّة)

[به معنای این است که خصوصیت متبوع را بیان می‌کند نه اینکه خاصش کند !؟]

- نعت
- توکید
- عطف بیان
- عطف نسق
- بدل

- للتخصيص
- للمدح
- للذم
- للتأكيد
- للترحم

نعت در اعراب و تعریف تابع ماقبل است !

// شرط صفت واقع شدن جمله: ۱) موصوف نکره باشد

۲) جمله دارای عائد باشد

۳) انشایی نباشد

مصدر هم صفت واقع می شود که مفرد مذکر است هر چند موصوفش مختلف باشد!

جمله بعد از معارف حال است!

صفت واقع شدن مصدر با یکی از سه تأویل ممکن است زیرا مصدر اسم معنی است و صفت از اسم ذات واقع می شود

[۱] مصدر مفرد مذکر باشد

[۲] ثلاثی مجرد باشد

[۳] مصدر میمی نباشد (اختلافی)

کوفیون: عدلٌ به معنای عادلٌ است!

بعضی نحویون: مضافی مقدّر می گیریم! [ذو عدلٍ]

بعضی محققین: مصدر حمل بر ذات می شود از باب مبالغه!

مشتق: [فی هنا] ما أخذ من المصدر للدلالة علی معنی و صاحبه

قریشیٌّ ← منسب ۱)

۲) صفت مشبهه

۳) اسم تفضیل

۴)

۵) اسم مفعول

۶) اسم فاعل

مشارالیه

مؤوّل به مشتق (اسم اشاره) ← مررت بزیدٍ هذا

ال جنسیت

اسم ← در حکم نکره است //// بعضی معتقدند در اینجا است از آن لفظ صفت جمع هم تواند بیاید!

نمی‌دانم آیا دوری زمان و مدت زمان آنها را تغییر داده است و یا حالی که به آن رسیده‌اند؟

مرور می‌کنم بر شخصیتم که مراقبت می‌کند از او که بودم و می‌گویم این با من نیست با کس دیگری است.

ظلمت و تاریکی همه جا را فرا گرفت
تکه شیری برای من آوردند که در مورد آن گفته شده است که آیا آن کَرَک را دیدی؟ (چون آب در شیر زیاد بریزی رنگ آن شبیه کرک می‌شود!)

در خبر معلوم بودن مضمون تکلم قبل از اخبار نیاز نیست ولی در وصف که به واسطه آن تعریف یا تخصیص حاصل می‌شود باید مضمون صفت قبلاً معلوم باشد، و چون انشاء به صرف تکلم پدید می‌آید و مضمونش در قبل موجود نیست و مخاطب علم به آن ندارد پس صفت واقع نمی‌شود!

ریلی

۱۲/۵

جملهٔ طلبیّه می‌تواند بدون تقدیر خبر باشد

اختلافی

✓ «تقدیر لازم است» : ابن سراج

✓ « " " نیست » : جمهور

زید به جهت زیادی عدلش به عنوان خود عدل نام برده شده (یعنی عدل دو فرد دارد یکی عدالت و یکی زید!)

مصدر نعت واقع می‌شود
- با تأویل به مشتق (کوفیین)
- با تقدیر ذو
- از باب مجاز

... زیدین الکریم والبخیل ← صفات به هم عطف می‌شوند!

دو عامل، یک صفت:

اگر دو عامل در کلام باشند که معمول هایی برای خود داشته باشند، در آوردن صفت برای چنین معمول های چهار قسم تقسیم می شود:

1) دو عامل در معنا و عمل متحد باشند:
ضربَ زیدٌ و انطلقَ عمروٌ العاقلانِ

2) در معنا و عمل مختلف باشند:
جاءَ زیدٌ اکرمتُ عمراً العاقلان

3) در عمل مختلف و در معنا متحد باشند:
مررتُ بزیدٍ و جاوزتُ عمراً العاقلان

4) در معنا مختلف و در عمل متحد باشند:
مشی زیدٌ و صارَ بکرٌ العاقلان

مشتق — انواع صفت — جمله — مصدر

صفت از موصوف تبعیت خواهد کرد. (اعراب)

صفت قطع از تابعیت کرده به عنوان خبر برای مبتدای محذوف مرفوع شده، یا به عنوان مفعول به برای فعل محذوف منصوب می شود!

صفحه ۱۰ ، ۱۲

تأکید اسم معرفه به اتفاق جایز است زیرا مفید فایده است و فایده اش رفع التباس است

مثلا در «اکلتُ السمکةَ کلّها» ممکن است کسی توهم کند که تمام ماهی خورده نشده است، اما با آمدن کل آن اشتباه برطرف می شود. در نکره یا محدود است یا غیر محدود!

آن که مقدارش منحصر باشد [یوم، لیل، سنه، شهر]

مقدارش نامنحصر است. [دهر، وقت، حین]

ای کاش بچه ای شیرخوار بودم، که فقط یک دور کامل شیرخوارگی ها را تجربه کرد و وقتی گریه می کردم چهار طرف صورتم را می بوسید، اگر حالا بچه بودم تمام روزگار گریه می کردم تا او مرا ببوسد!

کوفیون: «از نکره محدوده تأکید می‌آید»، چون مفید فایده است!

[redacted]: «از نکره "کلا" تأکید نمی‌آید»
بصری‌تون

«از نکره غیر محدوده نمی‌آید»: اتفاق

ظرف آب صدا داد یک روز کامل

بصری‌یون: «با وجود کلا و کلتا در مثنی، بی‌نیاز از اجمع شده‌ایم، پس اجمع فقط در مفرد یا جمع می‌آید!»

کوفیون: «جایز است».

[حرف کوفیون را می‌پسندم، چرا کلا ما را بی‌نیاز از اجمع می‌کند، درحالی که نفس و عین ما را بی‌نیاز نمی‌سازد؛ اصلاً چرا کسی گفته کلا عوض از اجمع است تا جمع عوض و معوض شود، پس اجمع باید بتواند با همه بیاید!؟]

~~قوموا انفسکم~~

ضمیر متصل اول با منفصل تأکید می‌شود و بعد با نفس و عین

«قوموا أنتم انفسکم»

چون در بعضی اوقات اشتباه می‌شود: جاء (هو) نفسه

دانسته نمی‌شود که نفسه فاعل است یا توکید!

اگر چند صفت برای منعوت آمد ← همهٔ نعوت برای توضیح منعوت لازم اند
← اِتباع واجب است!

← بدون نعوت هم واضح است
← اتباع و قطع جایز است!

اگر در بعضی لازم و بعضی دگر زائد بود در لازم واجب و در زائد جایز باشد

مقطوع از نعت
← مرفوع (با تقدیر مبتدا)
← منصوب (با تقدیر فعل)

اگر صفت مدح یا ذم یا ترحم بود
واجب است مقدر بودن و عامل ظاهر نمی شود ولی اگر تخصیص بود جایز است ذکر!

جایز است حذف منعوت و نشستن نعت جای او
و جایز است حذف نعت عند وجود القرینه

تأکید
← لفظی
← معنوی

۱۱ و ۱۲ مبحث تبعه

تأکید نفلی
↑
تکرار حرف جر هنگام تأکید آوردن از ضمیر مجرور واجب است:

① اگر ارادهٔ تأکید حرفی (لفظی) شود باید هر آنچه به او متصل است دوباره تکرار شود:

✓ إنّ زیداً إنّ زیداً قائمٌ
✗ انّ انّ زیداً قائمٌ

«مررتُ بکَ بکَ»

اگر حرف، حرف جواب بود مثل (نعم، بلی) دگر نیازی به اعادهٔ متصل به نیست!

Scanned by CamScanner

هر ضمیر متصلی را می توان با ضمیر منفصل

مرفوعی

تأکید کرد!

«مررت به هو»

الشارح: «والله اعلم»!

عطف: نسق / بیان

۷ عطف بیان در جوامد همانند نعت است در مشتقات! همانند صفت است لکن فقط در جوامد می آید!

برای توضیح یا تخصیص جامد می آید

بعد از معرفه

" نکره

عطف البیان فی الجوامد مثل النعت فی المشتقات

۵ در عطف بیان موصوف (متبوع) مقصود بالاصالة است و تابع صرفاً برای توضیح است ولی در بدل مقصود به حکم خود تابع است و متبوع در حکم سقوط است!

عطف بیان غیر مستقل است

۱ عطف بیان:

هو التابع الجامد المشبه للصفة فی ایضاح متبوعه و عدم استقلاله

عطف بیان هم در همان مواردی که صفت تبعیت می کرد، تبعیت می کند!

= بصریون: «جایز نیست تنکیر عطف بیان» ← چون نکره توضیح ندارد!

= کوفیون: « « است « « « » ← توضیح ندارد، تخصیص که دارد!

یکشنبه

۱۲٫۱۲

= اکثر: ممتنع است نکره بودن عطف بیان و متبوعش!

= مصنف: جایز است « « « « « « !

عطف بیان ← نکره

نکره

﴿... مبارکة زیتونة ...﴾

قیل: صفت

* صدید: آب مخلوط به دم

جاء شخصٌ رجلٌ

نکره — عطف بیان نکره

۴) تمام مواردی که عطف بیان صحیح است بدل کل از کل هم صحیح است، منتهی به دو حیث؛ اگر عطف بگیریم جنبه توضیحی برای ماقبل داشته، مستقل نیست ولی اگر بدل بگیریم مستقل بوده، می‌شود متبوعش را حذف کرد.

اما بدل خصوصیتی دارد که با توجه به آن عطف بیان غلط و بدل متعین است. آن خصوصیت عبارت است از اینکه: بدل در نیت تکرار عامل است و در نیت حلول کردن در محل مبدل منه. به واسطه این خصوصیت در مورد عطف بیان متعین و بدل غلط است:

(۱) آنجایی که اگر متبوع حذف شود و تابع در جایش بنشیند غلط باشد، به خاطر مانعی، مانند: یا غلامُ یَعْمُراً

(۲) آنجایی که استغنا از تابع صحیح نباشد، مانند: علیٌّ ساعٍ بکرٌ اخوه

عطف بیان

چون آمدن یا بر یعمراً صحیح نیست! (چون منصوب است تابع بر محل و مبنی بر رفع می‌شود!؟)

نمی‌فهمم! ← لا أدری

موضوع: نحو ۲ — تاریخ: ۱۲/۱۵

[نحوی: مدرنیته = بدعت !؟]

[به نظرم این رسید درست باشد! ؟]

عطف ← بیان

← نسق: هو التابع المتوسط بینه و بین متبوعه احد الحروف.

حروف عطف ← معطوف را در حکم ماقبل قرار می‌دهند: جاء زیدٌ و عمروٌ

← عکس حکم « « « « : جاء زیدٌ لا عمروٌ

واو ، ثمّ ، فاء ، حتّی ، أم ، أو

بل ، لا ، لکن

لا ← جاء زیدٌ لا عمروٌ : مثبت را منفی می‌کند

لکن ← لم یجیٔ زیدٌ لکن عمروٌ : منفی را مثبت می‌کند

واو ← فقط تشریک (اگر فعل به دو طرف (فاعل) نیاز داشته باشد فقط واو می‌آید)

فاء ← ترتیب اتصالی در تشریک

ثمّ ← « انفصالی « « با مهلت کم

حتّی ← « « « « با مهلت زیاد

أم ← اتصال یا انقطاع را می‌رساند

أو ← تخییر و اباحه و... را می‌رساند

غالباً «فاء» دلالت دارد بر «سببیّت»

و چون سبب و مسبب در حکم یک جمله اند بعد از فاء می‌تواند جمله‌ای بیاید که عائد ندارد تا صله واقع شود ولی عطف به جمله صله شده است!

ماقبل را سبب برای مابعد می‌کند

شروط حتّی: ① معطوف علیه کلّ و معطوفش بعض از معطوف علیه باشد

② معطوف غایة در حتی باشد (در علوّ یا نقص)

کلیّت معطوف علیه

- تحقیقی: واقعاً معطوف داخل معطوف علیه هست!
- تأویلی: در نیست ولی حکماً داخل ماقبل فرض می‌شود!

شروطی که کتاب ذکر نکرده:

③ = معطوف به حتی اسم ظاهر است!

④ = در فعل نمی‌شود با حتی عطف کرد!

أم

- متصله
  - ① آن أم که بعد از همزه تسویه واقع شود چه سواء مذکور باشد چه نباشد.
  - ② بعد از همزه استفهامی باشد که برای تعیین است مانند اینکه متکلم یکی از دو امری را که برایش حاصل است از مخاطب طلب تعیین می‌کند: أزیدٌ قائمٌ أم عمروٌ
- منقطعه: هر أم که در غیر این دو مورد مذکور وارد شود منقطعه بوده به معنای إضراب و بل می‌باشد و ماقبل جدا از مابعد است: إنّها لإبلٌ أم شاةٌ

همزه تسویه: همزه‌ای که مساوی بودن معطوف و معطوف علیه را می‌فهماند و بر جمله داخل می‌شود و همچنین صحیح است حلول مصدر در محل جمله: سواءٌ أقمتَ أم قعدتَ

همزه نمی‌فهماند که معطوف و معطوف علیه در نزد متکلم مساوی است: سواءٌ قیامُك و قعودُك

لازم نیست بین دو جمله واقع شود و جمله هم تأویل مفرد نبرد!

گاهی همزه تسویه یا مغنیه عند ابن حذف می شود.

أو

تخییر: اختیار بین ماقبل و مابعد:

خذ درهماً أو دیناراً

اباحه: مباح بودن ماقبل و مابعد:

جالس الحسن أو ابن سیرین

تقسیم: ذکر اجزاء بعد از یک کل:

الکلمة اسم أو حرف أو فعل

ابهام: قصد ابهام در مخاطب می شود درجایی که متکلم علم دارد:

جاء زیدٌ أو عمرٌ

شک: متکلم علم اجمالی دارد و مردد است:

جاء زیدٌ أو عمرٌ

گاهی أو به معنای واو استعمال می شود عند ابن

قسم به عمرت این نمی دانم
اگرچه در صدد دانستن بودم
که آن خانم با هفت سنگ
رمی جمره کرده است یا با هشت سنگ!

فرق اباحه و تخییر:

در تخییر جمع ممکن نیست
ولی در اباحه جمع هردو
ممکن است!

اضراب: رها کردن ماقبل و اعراض از آن:

کانوا ثمانین أو زادوا ثمانیة

هشام! توجه می بینی در مورد عیال و فرزندانی
که من به واسطه آن ها به سختی افتادم، من
نمی توانم آن ها را شمارش کنم مگر باشی رشگر
این ها هشتاد هستند بلکه بیشتر !؟ اگر امید
تو نبود آن ها را می کشتم!

موضوع: ترکیبات   تاریخ: ۱۲/۱۷

* ثم يلقى : ثم لم يجد

درس: چگونه آیا معنای حرف عطف دارد ولی حرف عطف نیست! آیا ممکن است؟!

عمر بن عبد العزیز آمد به پیش خلافت و خلافت برای او معتقد نبود، مثل موسی که طبق تقدیر رسول شد!

إمّا ی اوّل که صحیح، ولی آیا دومی معانی آو را دارد ولی حرف عطف نیست! (واو حرف عطف است)

خذ من مالی إمّا درهماً و إمّا دیناراً

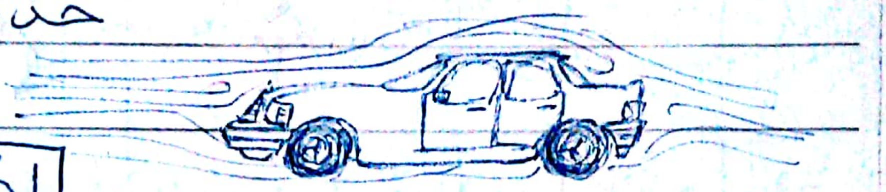

لکن
- بعد از نفی می‌آید!
- بعد از نهی // !
- بعد از مثبت نمی‌آید

لا
- بعد از ندا
- // امر
- // اثبات
- بعد از نفی نمی‌آید

بل
- بعد از نفی } همانند لکن ما قبل را منتفی و ما بعد را اثبات می‌کند!
- // نهی }
- بعد از اثبات (کلام مثبت) عین حکم ما قبل را برای ما بعد اثبات می‌کند
- بعد از امر جمله (نه اسم مفرد که فرض است) و ما قبل را سکوت عنه می‌دهد!

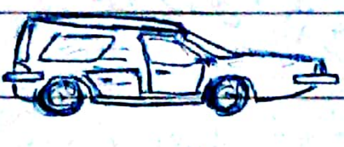

در عطف ظاهر بر ضمیر مرفوع متصل
به یک چیزی فاصله بیندازد ← غالباً با ضمیر منفصل!

- ضربتُ أنا و زیدٌ
- ما أشرکنا و لا آباؤنا
- اِضرب انت و زیدٌ

Scanned by CamScanner

[آیة الله خوشوقت:
« تمرین تقوا کنید! »]

= من تشنم هنگامیکه ممدوحم روی آورد و حال اینکه یک زن زیبای خرامان می‌آمد مثل گاو وحشی در بیابان که خارج شده از راه در صحرا!

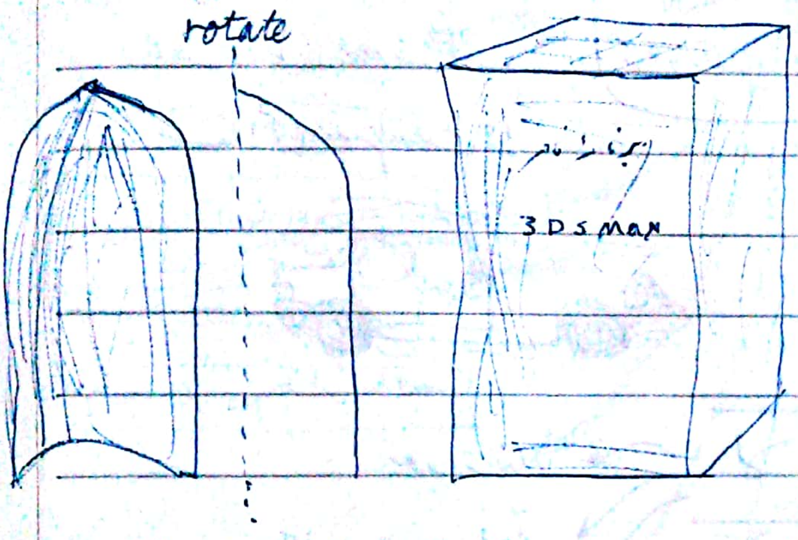

دلائل وجوب اعادهٔ جار

[۱] ضمیر مجرور شبیه تنوین است در شدت لزوم آخر کلمه جانشین تنوین است! همانطور که عطف بر تنوین درست نیست عطف بر ضمیر مجرور هم صحیح نیست پس جار اعاده شود تا جر با حرف باشد نه با عطف!

[۲] قانون در عطف آن است که معطوف و معطوف علیه جای یکدیگر بنشینند، در ضمیر مجرور اگر حرف جر اعاده نشود این جانشینی صحیح نمی‌باشد!

[مورد ۲ مردود است چون اگر عطف بر مجرور است نه جار و مجرور پس صحیح است مثلاً کاف را برداریم و زید را جانشینش نماییم چون خود به خود باء هم بر زید هم می‌آید!]

{ مررت بک و بزید
{ مررت بزید و ک ✗

[رَدّ هذا الاشکال]

= کوفیون: « جایز است عطف بدون اعادهٔ جار »

= ابن مالک: « من این لزوم را قبول ندارم چون در نظم و نثر عرب وارد شده! »

گاهی حرف عطف فاء همراه معطوف حذف می شود! زمانیکه قرینه بر آن دلالت نماید!

امروز آمده ای ما را محشور دهی در حالی که تعجبی از تو در این روزها نیست پیر بود!

* طلیح: لاغر

راکب الناقة [والناقة] طلیحان

واو هم گاهی اینچنین است

واو می تواند فعل محذوفی را بر فعل ظاهری عطف نماید:

اسکن انت و [لتسکن] زوجک

چون نمی توان معطوف و معطوف علیه را جای یکدیگر قرار داد در صورت عطف گرفتن زوج بر انت

* غانیة: زنیکه خود به خود زیباست و محتاج آرایش نیست!

هنگامیکه این زنان زیبا روزی آشکار شوند و باریک کردند ابروهایشان و سرمه کشیدند چشم هایشان را...

چون نمی شود چشم ها را عطف بر ابروها گرفت، فعل محذوف سرمه کشیدن را مقدر گرفتند.

گاهی معطوف علیه حذف می شود

شبه فعل هم می تواند بر فعل عطف شود و همینطور فعل بر شبه فعل!

موضوع: نحو مکتوب — تاریخ: ۱۲/۱۹ — صفحه

عطف فعل بر فعل ← در زمان مساوی باشند ← در ضربت یا اثبات یا نفی یکسان باشند

عطف بیان، نعت، تاکید
أخرج به

شب حمله عمر به پیروزه شترها با شمشیر بنده قطعه قطعه می‌کرد محل نحر شترها و ظلم شده بود به شترها

البدل: هو التابع المقصود بالنسبة بلا واسطة

أخرج: عطف نسق به بل و لکن

- کل از کل (مطابق)
- بعض از کل
- اشتمال
- مباین

اشتمال: عبارت است از چیزی که نه عین مبدلٌ منه است و نه جزء آن بلکه مبدلٌ منه به طریق اجمال بر او مشتمل است به گونه‌ای که وقتی مبدلٌ منه ذکر شود سامع منتظر است تا بدل را که مجملاً فهمیده است بشنود!

وجه واسطه بدل چنین شد: اعجبنی زیدٌ علمُه

[نقصان العقل یحصل لنا تدریجاً]

① آنجایی که بدل دلالت بر معنای در مبدلٌ منه می‌کند.

۱۲/۲۰ — نحو مکتوب

② جایی که بدل شیئی است که ملازم با مبدلٌ منه هست و باعث شده: اعجبنی زیدٌ ثوبه

زمانی که ترکیب اسمی را عطف از جمله آورد که آن جمله محلی از اعراب داشته باشد!

کتاب: ادبیات عرب، آشنایی با مفاهیم پایه، اصول... (handwritten header, partly illegible)

(مبانی)

بدل مباین ← [۱] اضراب: در جایی که هر دو مقصود باشند آقا از اولی صرف نظر شده و دومی نیز قصد شود.

(سه نوع است)

[۲] نسیان: بعد از ذکر مبدل منه پی به اشتباه برده شود!

* سهو: زوال صورت شیء از خاطر و بودن آن در قوهٔ خیال

[۳] غلط: اگر اولی بدون قصد گفته شود و سبق لسان گفته شود

* نسیان: زوال صورت شیء از خیال

استاذنا: از دهان شریف استاد مبدل منه پرید بیرون و بلافاصله بدل را که اصل باشد آورد!

[زعم أن کلام البهائی في الصمدیة أصحّ من هذا الکلام، فقاله استاذنا!]

[والشارح یصرّح بقول البهائی!]

* نَبل: تیر

* مُدی: چاقوها

اسم ظاهر مبدل از ضمیر متکلم یا مخاطب نمی شود!

الّا: مگر اینکه بدل کل از کل

یا اشتمال

یا بعض از کل باشد

احاطه

منظور این است که متکلم یا مخاطب مفرد نباشند

بلکه جمع باشد!

رأیتک زیداً غلط است!

مرا وعدهٔ زندان داده است (حجاج) و زنجیر و قید! پای مرا وعدهٔ زنجیر داده! پای من هم کلفت و محکم است!

مدارا کن! امیر توای زن اطاعت نمی‌کرد! و نخی پی می‌برد از بین رسنده! صبرم را از دست نمی‌دهم!

۱۷ اگر بدل از اسم استفهام آورده شود واجب است دخول همزهٔ استفهام بر سر بدل: مَنْ ذا؟ أَسعیدٌ أم علی؟

فعل نیز می‌تواند از فعل دیگر بدل واقع شود!

من یفعل ذلک یلق أثاما یضاعف له...

بهتر است به خدا قسم که تو بیعت کنی! گردنت را نگه دار با اجبار و یا آنکه خودت با پای خودت بیا!

۷۷/۱۲/۲۴ (انجمن نحو)

یا، أیا، هیا، آ، أی

منادی:
- منصوب
- غیر منصوب
  - بعید
  - در حکم بعید
  - قریب: أ

یا = وا در عدم لبس

حذف حرف نداء در مندوب جایز نیست!
« « « با ضمیر « «!
« « « مستغاث « «!

حذف حرف ندا با اسم اشاره و اسم جنس قلیل است !

منادا:
- مفرد
  - معرفه (مبنی)
  - نکره
    - مقصوده (مبنی)
    - غیر مقصوده
- مضاف
- شبه مضاف

"مبهم نقاط" ۹۸/۱/۱۹

* عُرِض : رسیده است

یا فُلُ ← یا فلان

* لکاع : زن جرکین

یا فُلُ

یا لُؤمانُ ← یا لئیم

یا نومانُ ← یا کثیر النوم

فقط در باب نداء

قیاسی است ؟

یا فَعالِ (خباث) (در سبّ انثی)

یا فُعَلُ (فُسَق) (در سبّ ذکور)

قیاسی نیست و سماعی است !

در غیر باب نداء استعمال نمی شوند

* عَلَن : مکار ، فریبکار

استغاثه

مختص به یا است و یا حذف نمی شود. ← از اقسام منادی بوده به معنای طلب فریادرسی کردن است مانند نجات از شدت و سختی

لَ + مستغاث به ← اختصاص

لِ + مستغاث له ← تعلیل

منادای مستغاث معرب است * مانند : "یا لَلمرتضی لِشیعته" ، متکلم مستغیث

چون حرف جر که مختص است برای اسم بر او داخل شده است.

و مرتضی مستغاث به و شیعه مستغاث له می باشد.

Scanned by CamScanner

یا لَزیدٍ لِعمروٍ

فتحه از این جهت است تا مستغاث به از له تمییز داده شود!

از بین همه فتحه شده است برای استغاث! ~~علت اختصاص~~ (استغاث) ما است! و سبب برای استغاثه!

یا لَزیدٍ و یا لَعمروٍ
یا لَزیدٍ و لِعمروٍ

(کتاب می‌گوید چون مستغاث جای ضمیر نشسته است مثل لَکَ می‌شود!)

[فتحه‌ی لام خود وجود یا سبب فتحه شده است، حالا یا تقلیل بوده است و یا جر بعد از یا قبیح بوده است!؟]

هنگام عطف بدون ذکر یا لام مجرور می‌شود چون خود به خود معلوم است که مستغاث به است!

یا زیدا لعمروٍ

الف جانشین برای لام است!

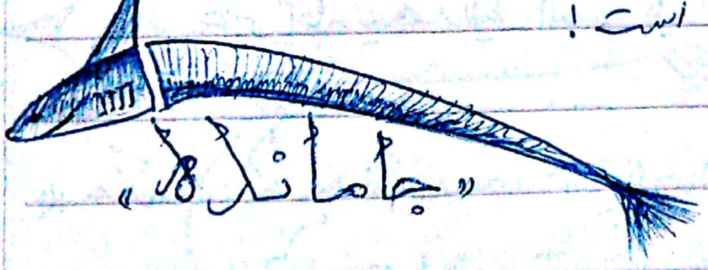

یا للعجب ← یا عجبا
یا للداهیة ← یا داهیتا
مصیبت بزرگ (مرگ)

1. منادا مفرد معرفه باشد
2. موصوف به "ابن" مضاف به علم باشد
3. فاصله بین منادا و "ابن" نباشد

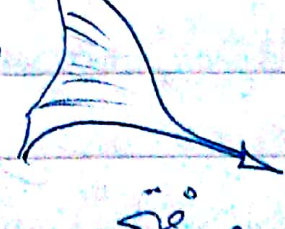

شرایط جواز ضم و فتح

يا زيدُ بنَ سعيدٍ ← الف "ابن" حذف می‌شود!

هنگام ضرورت شعری منادی مبنی را می‌توان تنوین داد

تابع:
- مضاف: نصب ‹يا زيدُ صاحبَ عمرو›
- آل دار: نصب و رفع ‹يا زيدُ الكريم›
- بدل یا عطف نسق: مستقل

اگر عطف نسق با آل باشد
← دو وجه جایز است رفع و نصب
«يا جبالُ والطيرُ» مختار مصنف "رفع" است

جائز:
- يا أيّها الرجل
- يا أيّها ذا
- يا أيّها الذي ضربت

← زائده ← صفت برای ای

يا هذا الرجلُ ← يجب الرفع
← اگر اسم اشاره وصلة برای نداء باشد!

يا تيمُ تيمَ عدي
تیم اول: ضم / نصب
تیم دوم: نصب

[1] ضم - نصب ← بنابر توکید یا تقدیر أعني یا بدلیة یا عطف بیان یا نداء

[2] نصب - نصب ← مقحم بین مضاف و مضاف الیه!
← مضاف به مابعد از دومی است (به عدی)
← مضاف به محذوف است

■ منادی مضاف به یاء متکلّم

منادی معتل است ← حکم مضاف به یاء را دارد

منادی صحیح است ← ۵ وجه دارد

۱. یا عَبدِ (اکثر) (عوض)
۲. یا عَبدِیْ
۳. یا عَبدِیَ (عوض)
۴. یا عَبدا
۵. یا عَبدَ

در دو جا شذوذاً یاء متکلم حذف می شود:

یا ابنَ أمَّ
یا ابنَ عمَّ
← جایز است فتح و جر!

علت آن کثرة الاستعمال است!

یا ابتِ
یا اُمّتِ
شذوذاً تاء نایب از یاء متکلم شده است!

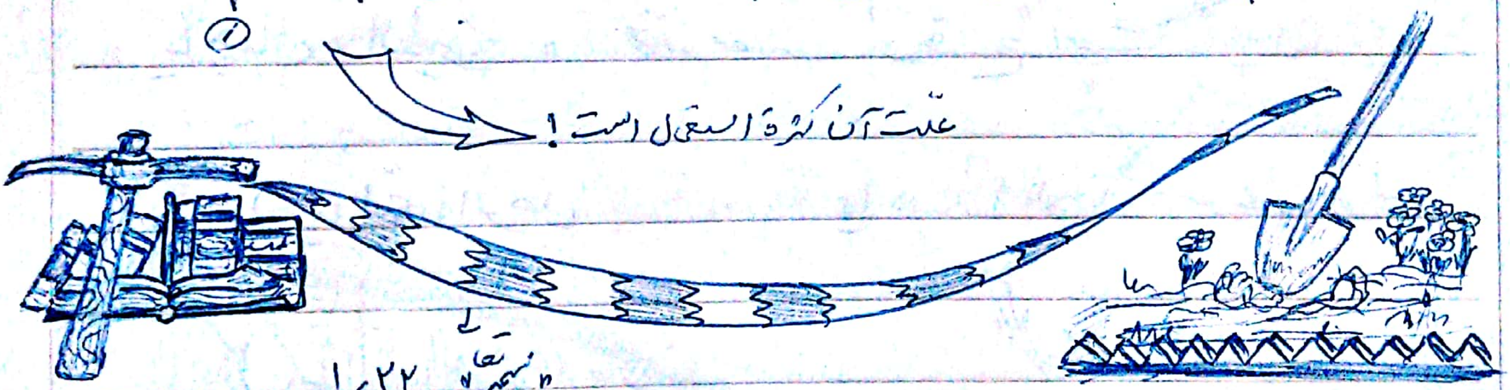

۳ شنبه ۱/۲۲

مندوب ← هو المتفجّع علیه و المتوجّع منه

وا زیداه

وا ظهراه

معرفه باید باشد — وا رجلاه

مبهم نباشد — وا هذاه

Scanned by CamScanner

اگر بشود ← آخر مندوب را فتحه دار، به جهت الف آوریم:

زیدُ ← یا زیدا
موسی ← یا موسا (الف اصلی حذف شد)

اگر نشود ←

یا غلامكِ ← یا غلامكی
یا غلامهُ ← یا غلامهو

حرف مجانس در آخر آوریم!

اگر فتحه دهیم التباس رخ می‌دهد!

[اصلاً علت التباس چیست
عرب هنگام شنیدن مثنی
و گرنه ندارد التباس
علامت را که شد مثل اعلام
دیگر! پس اگر حرکت فتحه
بود، و شبیه عمل الف شود
و اگر کسره یا ضمه بود، بدل
به یاء یا واو می‌گردد!
نه اینکه التباس باشد!]

حرکت آخر کلمه را عقب بیاور حرفی که هم جنس اوست
اگر فتحه دادن آخر اشتباه افکنده باشد در ذهن!

هاء سکت در وصل نمی‌آید و مخصوص وقف است!

* المشکل: حرکت

اگر از شدت حالت یاء متکلم، حالت یاء ساکنه را بگیریم ← دو وجه جایز است: واعبدا | واعبدیا

کسی که یاء مفتوحه گفته ← فقط: واعبدیا

غیر این دو لغت ← فقط: واعبدا

باسمه تعالی

تاریخ ۷۸/۱/۲۴

ترخیم

← هو في اللغة ترقيق الصوت

← في الاصطلاح حذف اواخر الكلم في النداء

غیر تاء تأنیث:
- رباعی باشد
- علم باشد
- مرکب اسنادی یا اضافی نباشد

شروط: باید حرکت مجانس داشته باشد!

اگر سه حرف یا کمتر باشد و حرفی را حذف کنیم دو حرف می‌ماند که مخل به بنای اسم است!

همراه تاء تأنیث ← مطلقا جایز (فقط تاء حذف می‌شود)

- فاطمة ← فاطم (علم)
- جاریة ← جاری (غیر علم)
- شاة ← شا (سه حرفی)

= برای آن زن پیری است مثل هرید! سخنش آخر کلامش خیلی نازک و ملایم است! آدم بلیغی است، سخنش زیاد نیست کم هم نیست!

س) اگر به جای کم‌تر از سه حرف نمی‌رود چرا با تاء می‌شود با زهم مخل بنای اسم است؟

* واحظل: امنع ← در مرکب مزجی چون جزء دوم در حکم تاء تأنیث است حذف شده و ترخیم می‌شود!

یا بعل!

حذف دو حرف جایز نیست الا با شروطی :

- زائد باشد
- حرف لین باشد (او یا)
- ساکن باشد
- بیش از چهار حرف باشد

یا عثمان لعنة الله علیه

یا عثمُ لعنة الله علیه

اگر اسمی را ترخیم کردیم و این شرایط را داشت **واجب** است که دو حرف حذف کنیم!

بعضی شرط پنجمی اضافه کرده اند :

- ماقبل لین حرکت مناسب باشد

فرعون ← فرعو

بعد از ترخیم

* غُرنیق : مرغابی

مذهب

- من ینتظر ... منوّن
- من لا ینتظر ... غیر منوّن

محذوف در نیت هست

محذوف در نیت نیست

یا فاطمُ

یا فاطمِ

بسمه تعالی

تاریخ ۷۸/۱/۲۴

اختصاص : شبیه نداء است با سه تفاوت

با حرف نداء نمی‌آید.

باید مسبوق به چیزی باشد.

باید با آل باشد.

أنا أفعل كذا أيّها الرجل

[تمام بر این است که این همان بدل است یا عطف بیان لکن از چیز مستحکم آمده است ! ؟]

تحذیر : تنبیه المخاطب علی أمرٍ یجب الاحتراز منه

ترساندن مخاطب یا دور گردانیدن او است از شیئی مخوف ، مانند : إياك والاسد

[۱] با إياك :

« إياك والاسد »

[۲] اسم مضاف به ضمیر مخاطب ،

« نفسك والشرّ »

[۳] ذکر محذّر منه :

« الاسد »

در [۱] ، ناصب فعل مقدّر است :

« أحذّر إياك من الاسد »

(چه با عطف و چه بی عطف)

إياك الاسد

حذف عامل به خاطر آنکه کثیر الاستعمال است واجب شده است !

إغراء

وادار کردن مخاطب به امری که نیکو است

مانند : علیك بالصلوة

مُغرًى به

أخاك والاحسان

أخاك الاحسان

[ألزم] أخاك مع الاحسان

جائز الحذف

هنگام تکرار یا عطف اضمار واجب می‌شود!

در إغراء و تحذیر اسم اول منصوب است

در ② ، جایز است ذکر عامل یا حذف آن :
جنّبْ نفسكَ من الاسد
مگر آنکه با تکرار یا عطف باشد که حذف
واجب خواهد بود : نفسكَ والاسد
الاسدَ والاسدَ

در ③ ، تقدیر فعل است که از
قرینهٔ مقامیه معنا روشن می‌شود :
إتّقِ الاسد
که جایز است حذف یا ذکر !

[زعمی : لا بأس فیهما ذکر العامل لانّ الثانی تکرار
الاوّل و توکیده فلجاز أن تقول :
اتّقِ الاسدَ الاسدَ ! [؟]

احذّر ایاكَ [من] الاسد
احذّر ایاكَ [مع] والاسد

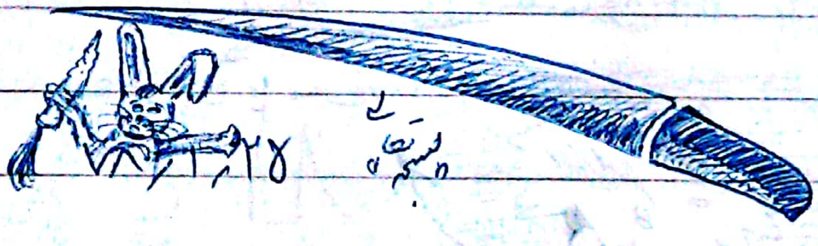

* حذف : کشتن به غیر از ذبح

أسماء الافعال : أسماء تقوم مقام الافعال في الدلالة على معناها
وفي عملها

ماضی : شتّان ، هیهات
(افترقا) (بَعُدَ)

مضارع : أوّه ، وی
(اتوجّع) (أعجب)

امر : مَه ، آمین
(اكفف) (استجب)

کثیراً

فَعَالِ (اسم فعل امر قیاسی)

اسماء افعال ← مرتجل : از ابتدا اسم فعل وضع شده اند : هَيْهَ
← منقول : نقل داده شده اند : عليه ، دونك

اگر بعد از عليك با «ب» بیاید مانند : عليك بزيدٍ به معنای استمسك بوده و لازم باشد!

" " " " " نباشد متعدی بنفسه است!

اسماء افعال ←
همیشه با تنوین : وَيهاً — در حکم نکره
" بدون تنوین : بَلْهِ ، رُوَيْدًا — در حکم معرفه
مساوی است با تنوین یا بی تنوین : صه — در حکم نکره یا معرفه

" تنبیه "

۷۸/۱/۲۶

اسماء اصوات ← الفاظ استعملت كأسماء الافعال في الاكتفاء بها دالة على خطاب ما لا يعقل أو على حكاية صوت من الاصوات

(عام) امر (طلب) ←
امر <از عالی به دانی>
دعا <از دانی به عالی>
التماس <به هم ردیف>

نون تأکید ←
خفیفه
ثقیله

شرط با تأکید سازگاری ندارد!

الحاق نون تأکید

- بعد از فعل امر (الحاضر) (یا نهی)
- فعل مضارع مستقبل دال بر طلب (الترغیب) (یا التمنی)
- » » شرط بعد از إمّا (إنْ + ما)
- جواب قسم مثبت مستقبل
- فعل مضارع بعد از ما و لا و لم و ادوات شرط (غیر از إنْ) — قلیل

حیف و تشدید داخل آن را تا زمانی که ندانند آن نون تأکید شیئی است که بر کرسی اش نشسته است محکم!

هر کس را که ما از آن قسم بگیریم دیگر باز گردنده نیست!

[illegible] وقت الحاق نون تأکید

- یا زیدان هل تضربانِ ← تضربانِّ
- » زیدون » تضربونَ ← تضربُنَّ
- » هند » تضربینَ ← تضربِنَّ
- » زیدون » تغزون ← تغزُنَّ
- » » » ترمون ← ترمُنَّ
- » هند » تغزین ← تغزِنَّ
- » » » ترمین ← ترمِنَّ
- » زیدان » تغزوان ← تغزوانِّ

[illegible] [illegible]

بعد از نون خفیفه اگر ساکنی بود حذف می شود! ← هنگام وقف برمی گردد!

اگر ناقص الفی بود در تثنیه الف اصلی به یاء می شود.

یکشنبه = استاد سنجری = ۷۸/۱/۲۹

اسم غیبت

شباهت ← مبنی
شباهت ← غیر مبنی

اسم ← متمکّن ← امکن (منصرف)
اسم ← متمکّن ← غیر امکن (غیر منصرف)
اسم ← غیر متمکّن

علامت امکن:
- کسره
- تنوین صرف (تنوین تمکّن)

اسباب منع صرف:
- عدل
- عجمه
- الف تأنیث (نائب از دو شباهت)
- ترکیب
- علمیّت
- وصف (در اصل وصف بوده باشد)
- وزن فعل
- جمع (نائب از دو شباهت)
- آن زائده (اگر مؤنث آن تاء نمی‌گیرد)

با هم جمع می‌شوند:
وصفیت — الف و نون
وصفیت — وزن فعل
وصفیت — عدل

* أحمر: عظیم الحشفة

أجدل
أخیل
أفعی

سه‌شنبه ۷۸/۱/۲۰

به لحاظ اسم بودن منصرف هستند ولی گاهی وصفیت آنها لحاظ می‌شود و غیر منصرف می‌شوند.

Scanned by CamScanner

ثُلاث   مَثلث

ثُلاثَ ثُلاثَة

وصف، عدل

استادِ شهریار:

① بی‌تفاوت‌ها : مثل حج‌گزاران در مکه

② نصیحت کنندگان : مثل محمد بن حنفیه و...

③ دعوت کنندگانِ رها کننده : بسیاری از مردم کوفه

④ " " جنگ کننده : لشکریان کوفه

⑤ یاران : که نیمه شب همه چیز را رها کردند!

هر اشتباه محاسبه در محرم

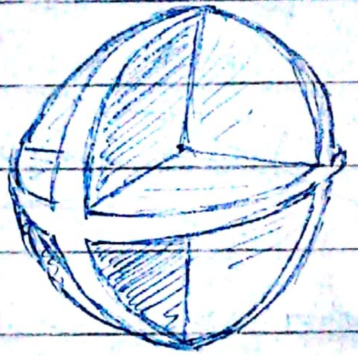

حسین (علیه‌السلام) هیچ نقطه ضعفی نداشت (با ۵۷ سال سن) و

یزید (لعنة‌الله‌علیه) هیچ نقطه قوتی نداشت!

اینها همه می‌دانستند و آشکار بود، ولی آنقدر شبهه در حقانیت هدف افتاده بود که همه گرفتار شبهه شده بودند!

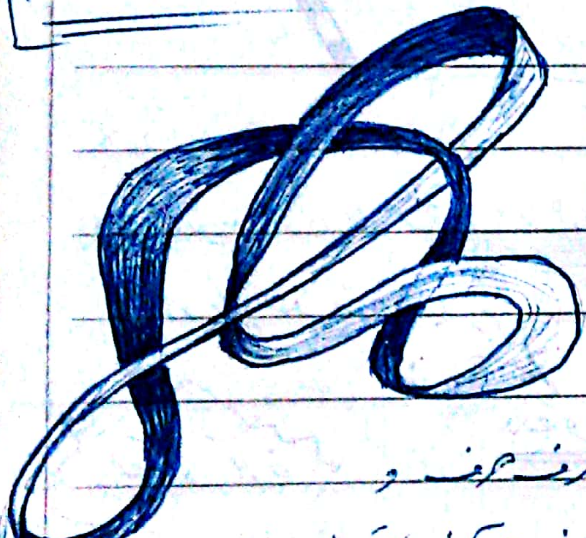

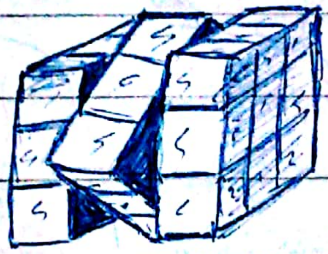

در غیر منصرف‌ها اگر مختوم به یاء بودند، مثل ساری با آن عمل می‌شود

رفع و نصب به حذف حرف و ظاهر شدن تنوین به جای آن است!

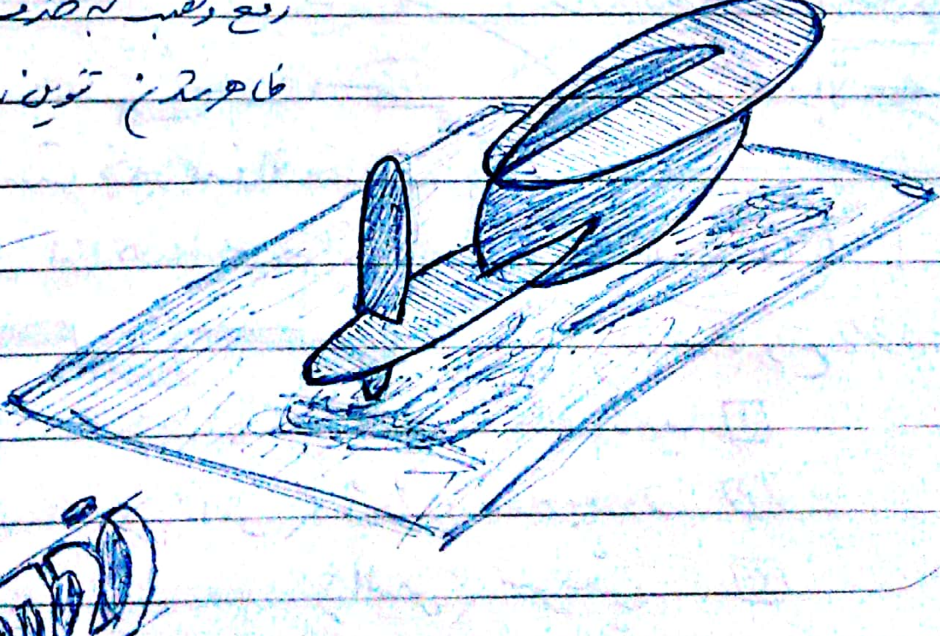

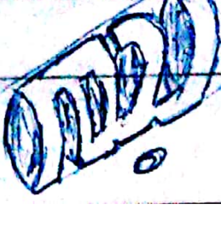

Scanned by CamScanner

کیفیت شناخت آن زائده:

① اگر در تصاریف حذف شد زائده است. (هم خانواده)

② اگر قابل صرف نه شد، اگر بدون آن بیش از دو حرف داشت زائده است.

③ اگر دو حرف بود و دومی مشدده بود (حسّان) به اصل برمی گردانیم اگر به (حُسن) برگردد اصلی و اگر به (حسّ) برگردد زائده است.

علم مؤنث ← تاء دارد ← غیرمنصرف

تاء ندارد ← بیش از سه حرف دارد ← غیرمنصرف

و إلّا ← عجمی باشد ← غیرمنصرف

و إلّا ← متحرک الوسط باشد ← غیرمنصرف

و إلّا ← ساکن الوسط ← در اصل برای مذکر بوده ←

و إلّا ← منصرف

● اگر در عربی علم شده باشد و در عجم علم نبوده ← منصرف است

ادامه ۲/۲

این حج آن است که عند الامتحان این بحث را از هدایه بخوانیم؟

علم + عدل

در سه جا واقع می شود:

[1] الفاظ تاکید: جُمَع ← جمعاوات

[2] فاعل معدوله: زُفَر ← زافر

[3] سحر معین ← السحر

[این کلاس بعد [illegible]
کلاس شد و این استاد، استاد!
[illegible]
[illegible]]

صرف ساده

تأدب

[روش را خوش کرده سببی که مشقتی دارد

... چه لشکر ! —

... داشته باشد

[redacted]

[... [redacted]]

پنجشنبه ۲/۴ ۳/۴

فَعالِ ← اسم فعل امر : نَزالِ
فَعالِ ← علم مؤنث : قَطامِ

مبنی بر کسر (حجازیون)
غیر منصرف (تمیمیون)

((علمیت)) با ۷ چیز جمع می شود :

- تاء تأنیث
- الف و نون زائده
- عدل
- وزن فعل
- عجمه
- مرکب
- الف الحاق

اگر علمیت گرفته شود و نکره شود دیگر منصرف میشه !

[[redacted] تأنیث را اشغال کرده و طولانی است]

غیر منصرف

س ، اگر "قطام" غیر منصرف شود ، چه حرکتی می گیرد ؟

ج ، قطامُ و قطامَ می شود . قاطمة ← قطامِ

بیرون هم بگیم قطامِ

اللہ اللہ اللہ اللہ

مستفعل مستفعل مستفعل مفعولن

[همه و پند را عامر ذو الطول و ذو العرض]

۷۸/۲/۱۲

جلسه پنجاه و سوم

استاد موسوی

سرت حتی أدخلُ البلد ← و أنت داخل البلد (حال)

سرت حتی أدخلَ البلد ← و أنت قریبٌ بالدخول (استقبال)

ادات نصب فعل مضارع

- لَن
- کی
- أن (بعد از علم نباشد)
- إذن (مستقبل باشد، اول جمله باشد، فاصله نیفتد)
- لِ (جاره، أن مقدره)
- أو (به معنای حتّی، تقدیر أن) [شکسته شده باشد]
- حتّی (تقدیر أن)
- فاء (جواب نفی یا طلب، نفی محضه باشد)
- واو (به معنای مَع، تقدیر أن)

اگر توانستیم فاء را حذف کنیم و فعل جواب را جزاء برای شرطی مقدر کرفتیم، معنا عوض نشود ← می توانیم با حذف فاء جزم دهیم

به شرط آنکه فعل طلب باشد نه نفی

زُرنی [إن تزرنی] أزرْكَ

قیل: طلب نائب از شرط است

قیل: شرط محذوف است

Scanned by CamScanner

ای بزرگوار ناله! آیا نزدیک نمی‌شوی تا ببینی آنچه را که برایت نقل کرده‌ایم، شنیدن مانند دیدن نیست!

ای ناقه! سیر کن به سوی سلیمان با گام‌های بلند تا وقتی رسیدیم استراحت کنی!

نهی نکن از زشتی در حالیکه خودت مثل آن را انجام می‌دهی، عار است بر تو، عار بزرگی!

گفتم ای زن دعا کن و من هم دعا می‌کنم، رساتر برای یک صدا این است که دو نفر با هم ندا در دهند!

عَنَقاً : سیر با گام‌های بلند

آیا هم به شما بگویم با اینکه بین من و شما مودّت و برادری؟!

بسمه تعالی

۹۸/۲/۱۲

لا تأکلِ السمکَ و تشربِ اللبن

- نصب ← معیّة ← هر دو را با هم نخور ← مطلق جمع
- جزم ← تشریک ← پیوسته نخور ← جمع مطلق
- رفع ← عطف استیناف ← با اضمار مبتدا ← حالیة / مستأنفة

● بعد از نهی با شرطی جائز است:

1 اگر فعل منهی را شرط قرار دادیم و معنا صحیح بود جایز است سقوط فاء و جزم و الّا فلا!

- لا تدن من الاسد تسلمْ ← جائز
- لا تدن من الاسد فیأکلک ← ممتنع

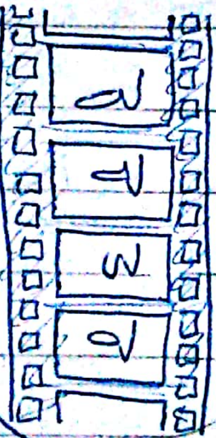

سقوط فاء

بعد از نفی ← ممتنع
بعد از نهی ← مشروط
بعد از طلب یا استفهام یا ... ← جائز

= کسائی : بعد از نهی مشروط نیست!

به حسب عرف در نظر گرفته است و از نظر او فی الشرط در کلام منفی شرط مثبت (با قرینه) مقدر گرفت و در کلام مثبت (با قرینه) شرط منفی در نظر گرفت!

[در فارسی که واقع است شنیم که درست است: «نزدیکش نشو! می خورتت!» در فارسی صحیح است والبته: «نزدیکش نشو! سالم نمونی!» هم درست است! اگر ریشه های زبانی را مشترک و فطری بدانیم در عربی هم باید صحیح باشد!]

▲ در نصب شرط بود، طلب محض بودن ولی در جزم طلب غیر محضه هم جائز است یا شد!

= کوفیون : در ترجّی هم می توان مثل تمنّی عمل کرد و در آن هم نصب داد با فاء.

لعلّی ... فأطّلعَ

اگر فعلی بر اسم صریح عطف شود، منصوب می شود ← چه با ذکر أن چه با تقدیرش

← چون عطف جمله بر مفرد صحیح نیست!

من و گشتن من تُشلیک را و دادن دیه به سلیک، این کار من مانند گاو نری است که گردش زده می‌شود وقتی گاوهای ماده اکراه دارند از آب خوردن!

پوشیدن لباس پشمین و اینکه روشن شود چشم من محبوب‌تر است برای من از پوشیدن لباسهای حریر!

اگر نبود انتظار آدم فقیری که غنی او را راضی کند من ترجیح نمی‌دادم غنا را بر فقر؟

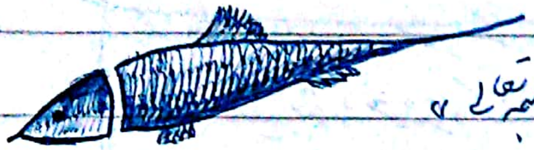

بسمه تعالی

۷۸/۲/۱۴

ای منع شده از حضور در میدان جنگ و از مشاهده کردن لذات که بگویم ای لذات آیا تو جاودانه هستی؟!

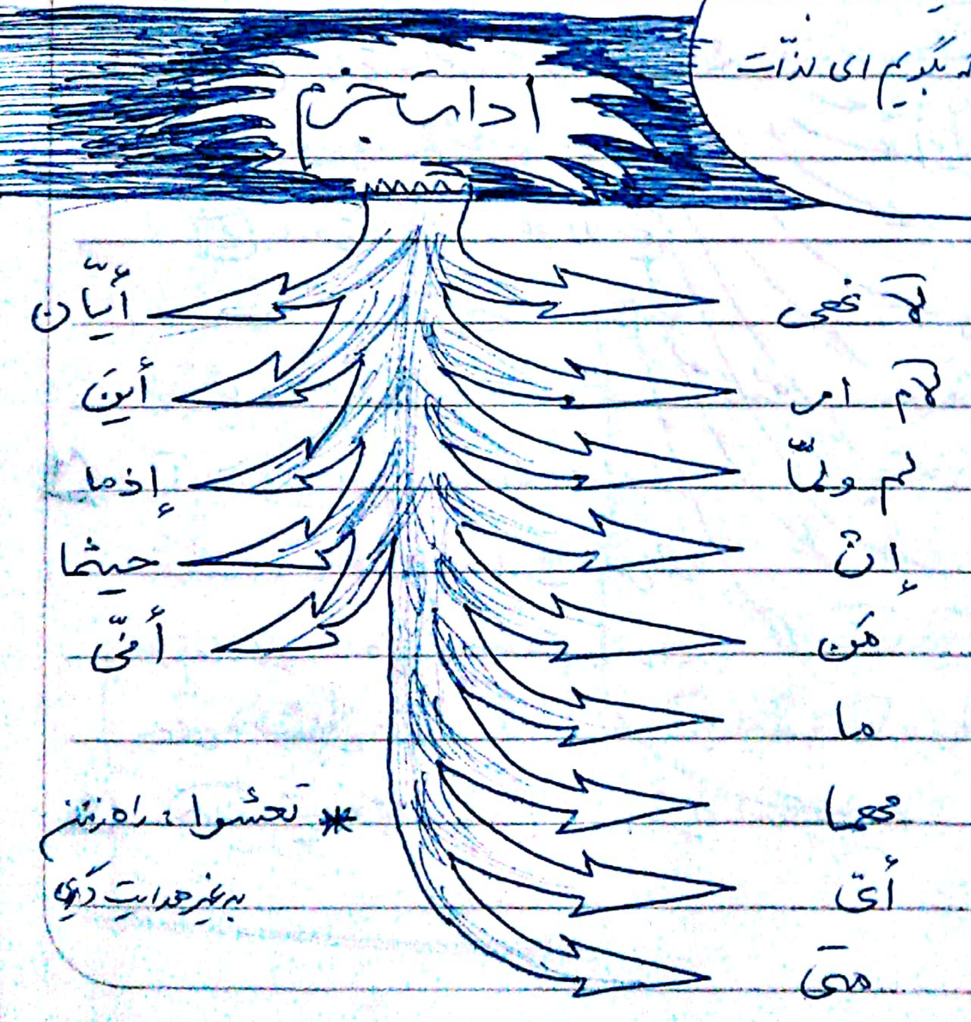

فقط یک فعل را جزم می‌دهند!

هر وقت پیش این شخص بیایی، در حالیکه دارد می‌شوی روشنایی آتش پیدا می‌کنی بهترین آتش را نزد او، که او بهترین آتش افروز است!

* تعشوا: راه رفتن بدون هدایت دیگری

هر وقت تو را امان دهیم تو دشمنان ما را امان می‌دهی، اگر از طرف ما در امان نباشی دائماً ترسانی!

به هر سو که باد تو را میل دهد میل می‌کنی!

بدرستیکه زمانیکه انجام دهی آنچه را که به آن امر کننده هستی هدایت می‌یابی آن کسی که امرش می‌کنی، انجام دهنده!

ای دو دوست من! هر زمان که پیش من بیایید، به برادری وارد می‌شوید که غیر از اینکه شما را خشنود کند هدف دیگری ندارد!

ادوات شرط:

1) قسمی که اجماعاً حرف است ← إن

2) قسمی که اسمند به اتفاق:
- مَن
- ما
- مَتی
- أینَ
- أیّان
- أنّی
- حیثما
- أیّ

3) ادات که اسم اند علی الاصح: ← مهما

4) ادات که حرفند علی الاصح: ← إذما (ما: زائده)

△ إذ به تنهایی اسم است ولی به واسطه ترکیب با ما معنای اصلیش زائل شده ابتدا ظرف ماضی بوده است و اکنون برای استقبال می‌آید.

△ حیث نیز هرگاه با ما باشد شرط است!

Scanned by CamScanner

باسمه تعالی — تاریخ ۷۸/۲/۱۴

* هر کس به من بدی کند تو باش برای او مانند آن استخوان که بین حلق و ورید اوست!

* اگر بیاید پیش ممدوح ها، فقیری روزی که برایش سخت باشد، ممدوح می گوید: مال من نه غایب است و نه ممنوع است!

* ای اقرع! تو اگر برادرت به زمین زده شود تو هم به زمین زده می شوی!

* خُلّة: دوست <خلیل>

* خَلّة: فقیر <خلیل>

* منافره: مشاجره و محاکمه بین شعرا

جواب شرط

- می تواند شرط واقع شود ← رابط نیاز نیست.
- نمی تواند شرط واقع شود ← نیاز به فاء رابط است!

مضارع مقرون به قد، جمله اسمیه، فعل امر، فعلیه منفی

سلو طحی:

① ماضی غیر متصرف ← فعسی ربی أن یؤتین
② ماضی مقرون به قد ← فقد سرق أخ له من قبل
③ فعل طلب ← فاتبعونی
④ مضارع با سین و سوف
⑤ مضارع منفی به لن یا ما یا إن
⑥ جمله اسمیه

إذا سر جمله اسمیه می تواند جانشین فاء شود!

Scanned by CamScanner

إنْ قامَ زیدٌ یقمْ عمروٌ و نضحكُ

- استینافیه ⟸ رفع
- تقدیر أن ⟸ نصب
- عطف به سابق ⟸ جزم

[هیچ وجهی پیدا نشد با توجه به شرایط ذکر شده در قبل! ☹]

[چرا اینطور که شارح می‌گوید نگوییم که مصنف با مثال اختصاص به اسمیت را رسانده؟ بلکه می‌گوییم چون مصنف می‌دانست مخاطب می‌داند که «إذا» مفاجاة کلاً اختصاص به جمله اسمیه دارد لازم ندید اینجا همان مباحث را دوباره مطرح کند! ☺]

اگر ابوقابوس بمیرد، بهار مردم می‌میرد، همچنین سرزمین امن مردم می‌میرد و ما شروع می‌کنیم دنباله زندگی را بعد از او، زندگی که مثل کوهان شتری است که دیگر کوهانی ندارد! ☹

إنْ یقمْ زیدٌ و یخرجْ خالدٌ أكرمْكَ

- عطف به شرط ⟸ جزم
- تقدیر أن ⟸ نصب

[هیچ وجهی وجود ندارد! ☹]

در پاورقی آن کتاب آمده است که شرط نازل منزله استفهام شده و واو نیز بر معیت توانسته أنِ مقدره داشته باشد!

* سنام: کوهان شتر
* أجبّ الظهر: پشت صاف

Scanned by CamScanner

﴿إن تبتم [يغفر لكم] فإنّ الله غفور رحيم﴾

[يغفر لكم] ← محذوف

فإنّ الله غفور رحيم ← این دلیل برای جزاء است که جانشین جزاء شده

= کسی که به جا ترک بشود ...
... او از ظلم نمی‌ترسد
حالا این که با ماست مصیبت!

[عوامیم نبود !؟]

مرتضا ۲،۱۵

= طلاق بده آن زن را
در شأن او نیستی
و الّا بر فرق سرت شمشیر
بالا می‌رود!

۱) جواب شرط
- مجزوم
- مقرون بفاء

۲) جواب قسم
- فعلیه
  - (مضارع مثبت) با لام و نون
  - (ماضی مثبت) با لام
  - (منفی) با لا / با ما / با اِن
- اسمیه
  - با لا
  - با اِنّ
  - با لام و اِنّ

■ نفی را تأکید نمی‌کند!

اگر شرط و قسم با هم جمع شوند، جواب مربوط به اولی از آنها است و دومی جوابش محذوف است!

اگر مبتدائی داشتیم جواب را به شرط می‌دهیم مطلقاً!

موضوع .... تاریخ .... صفحه ....

▷ دلائل:

① اگر جواب قسم ذکر شود، لازم می‌آید خبر مبتدا انشاء باشد و این بسیار قلیل است.

② استقراء در کلام عرب حاکی از این نظریه است که جواب برای شرط می‌باشد نه برای قسم.

③ قسم برای تأکید است، لذا حذف جواب آن اشکالی ندارد به خلاف شرط.

> اگر مستبلا شوی به ما
> از پس معرکه‌ای
> پیدا نمی‌کنی ما را
> از خون قوم‌مان
> دست کشیده باشیم!

قلیلاً مستقبل می‌آید!

«لو» ← شرطیت / ماضویت / امتناع

س) آیا لام موطئه که دال بر قسم است بر جواب قسم می‌آید؟

ج) نه، عوض و معوض هستند، قسم بیاید می‌رود!

ابن عقیل با آوردن قسم هم لام را آورده است!

س) شرط جواب قسم باشد؟

ج) نه سلبیت!

س) "کان سیقع" چگونه است؟

ج) آینده در گذشته می‌شود!

س) قسم جواب را حتمی الوقوع می‌کند و شرط معلق؟

ج) نه قسم جواب را معلق به شرط تأکید می‌کند!

س) یعنی تعلیق و شرطیت را تأکید می‌کند!

ج) بله!

[استاد خودش با این چیزهایی که آورد رسید به اینکه معنا اکثریه است ولی ثابت نشده است این هم نکته ترتیب را آورده است و قول جمهور را نتوانست رها کند و حرف مرا رها کرد!؟ ولی من معتقدم: ۲]

سؤال: پس کل شرط و جزاء جواب قسم است؟

ج) نه! وگرنه در آن بحث اجتماع شرط و قسم هم مطرح می‌شده است! سببیت!

Scanned by CamScanner

۷۸/۲/۱۶ سه‌شنبه

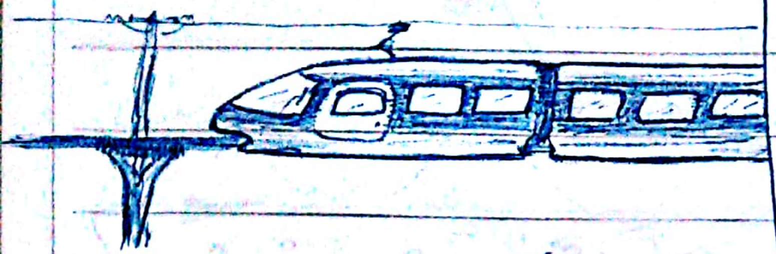

اگر سیدای اخیلیه بر من سلام کند در حالی که سنگریزه‌ها و سنگ‌های پهن قبر بر روی من است، من هم سلام می‌کنم، با بشاشت، یا اینکه فریاد می‌کشد به سوی او جغدک صدای من از طرف قبر که فریاد زننده است؟

أمّا

شرطیت

تأکید

تفصیل

مهما یکن من شیءٍ فزیدٌ قائمٌ

أمّا زیدٌ فقائمٌ

فاء حذف نمی‌شود مگر آنکه همراه قول بالتبع حذف گردد!

قلیلاً در غیر آن هم حذف شده!

أمّا خنکی شب که اصلاً خنک نیست، شب سیاهی نکردیم (در کنار سواران سپری می‌شد!)

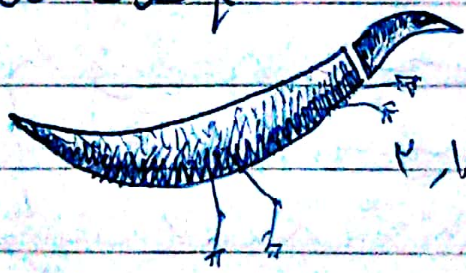

۷۸/۲/۱۸ سه‌شنبه

[چرا لولا و لوما را از بحث لو خارج کرده است؟ به آنها نخواهد گشت که لیس همان لو است که بر ادات نفی داخل شده است اینجا]

لولا امتناعیّه

نقط بر اسم داخل می‌شود.

جواب لولا

- مثبت ⟸ غالباً همراه لام
- منفی:
  - به ما ⟸ غالباً بدون لام
  - به لم ⟸ اصلاً " "

تحضیضیات

- لولا
- لوما
- هلّا
- ألّا
- ألا

⟸ مختص فعل مضارع از!

اگر فعل ماضی بود معنای توبیخ می دهد

ای مردمان! می شمارید پی کردن شترهای ناقه را بهترین فضیلتتان، ای فرزندان مردان پیشینه چرا در شما شجاعت و آمادگی جنگیدن پیدا نمی شود؟!

چرا برای صلح جلو نیامدید وحال آنکه دل هامان از کینه بود و الآن بعد از این همه رنج و حاجت آمده اید طلب وساطت!

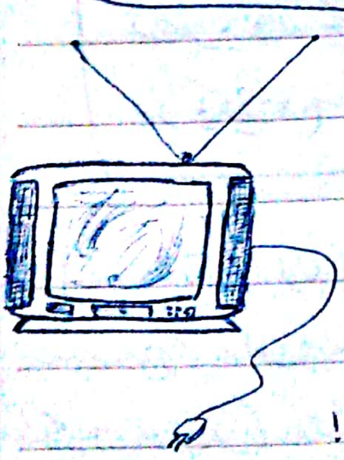

زیدٌ جاءَ ⟸ الذی جاءَ زیدٌ

ضربتُ زیداً ⟸ الذی ضربتُه زیدٌ

قصد کردیم خبر قرار دادن زید را پس از الذی استفاده کردیم!

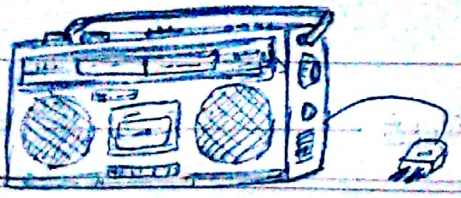

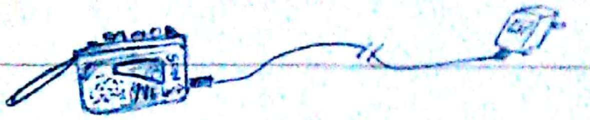

استاذنا: گفته اند اخبار بواسطهٔ الذی از این جهت که در واقع الذی خبر است!

[چرا زعمی: اینکه گفته اند چون خبر دادن با زید از الذی به تو سبب آوردن الذی است پس اخبار بالذی صدق گرفته ولی نه به این معنا که الذی خبر است، الذی فقط واسطه شده تا زید بتواند خبر واقع شود که بدون الذی نمی توانست! ش]

پیرعقیل: باء در بالذی به معنای عن است یعنی از الذی خبر بده!

[ص ۱۶۲ خ ۳ بهتر بود شارح می گفت خبر بده از زید چون خبر دادن از زید می شود "فسیّق خبرتیّه" واینجا که زید را خبر قرار بده! ش]

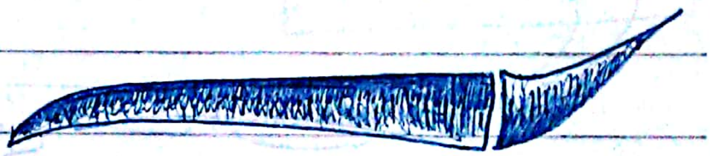

"شرح کلام" ۲،۱۹

شروط اسم متأخّره

(اسمی که مخبرٌ به است ۸ شرط دارد)

- قابل تأخیر باشد (صدارت طلب نباشد)
- قابل تعریف باشد (تمیز و حال نباشد)
- بتوان از آن بی نیاز شد (رابط جمله نباشد) — اسم دیگری بشود جای آن گذاشت
- " " " " " (موصوف به صفت باشد) [با اجنبی] — بشود آن را برداشت و ضمیر جایش گذاشت
- در یکی از دو جملهٔ مستقله نباشد (قام زید و قعد عمرو) [با ضمیر] — سیوطی — زیرا دو جمله است و دو فعل دارد و فاعل اگر مضمر شود، فاعل یکی می شود و جمله هم بی رابط می شود
- آن اسم مختص کلام منفی نباشد (دیّار)
- مرفوع بتواند واقع شود (ظرف غیر متصرف نباشد)
- در جملهٔ خبریّه باشد. (انشائیه نباشد)

مثال: وقعه اسه البطل ← الواقعه اسه البطل

آن کسی که کشته شده است خدا او را به بهشت ببرد!

س) الاسلامی: یک اسم هم آن گرفته و هم مؤنث؟

ج) اشکالی ندارد!

مبحث ۲ / ۲۰.

➤ اگر ضمیر مرفوعی در صله آن بوده:

اگر به آن رجوع می کرد ← مستتر

و اگر به غیر آن " " ← بارز

* أُبِینَ: آشکار شود

برای دفع التباس

✓ دبلغتُ من الزیدین الی العمرین رسالةً

✓ آن کسی که رساننده است ... من هستم.

المبلّغ (هو) من الزیدین ... أنا

المبلّغ أنا منهما ... الزیدان

✓ آن کسانی که من رساننده بودم ... زیدها هستند.

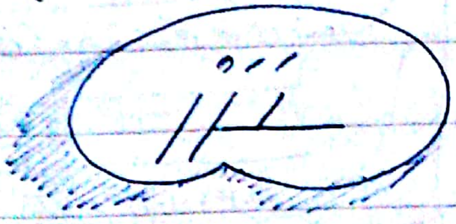

س: معنای ماضی با صیغه اسم فاعل فرق دارد؟

ج: بله، صیغه اسم فاعل صلاحیت هر سه زمان را دارد، ولی ما با قرینه آن را مشخص نمودیم!

زیسته تا ذه همه جمع است و مجرور ← غالباً به جمع تبدیل شده

در تأنیث و تذکیر مخالفند!

موضوع .... تاریخ .... صفحه ....

اعداد مضاف ← از ۳ تا ۱۰ ← ۱۰۰ و ۱۰۰۰

اعداد مرکب ← ۱۱ تا ۱۹ ← ۲۱ تا ۹۹ (بدون عقود)

= هزار و صد بود مجرور و مفرد =

غیر از ۱۱ و ۱۲ ← عَشَر همیشه موافقت با معدود می‌نماید؛ ولی همراهش همیشه مخالفت می‌کند!

۲/۲۱ صفحه

احدی وعشرون امرأة
ثلاثة وعشرون رجلاً

* نکته: اعداد ۳ تا ۹

تمییز عقود و معطوف

مفرد و منصوب

غیر از عدد ۱۲ باقی اعداد مرکب را می‌توان به غیر تمییزشان اضافه کرد بدون از بین رفتن بنا!

= بصریون: بعد از اضافه بنای هر دو جزء باقی می‌ماند.

= بغدادیون: عجز معرب می‌شود.

ثالث (فاعل)
← استعمال مفرد
← استعمال مضاف

احد الثلاثة (بعضی از این سه تا) اضافه به مشتق منه خودش

(چهارمین عدد سه) " به مشتق منه قبل از خودش

Scanned by CamScanner

استفتاء: خامس اثنین هم جایز است (در جواب سؤال یکی از طلبه‌ها)

[illegible]

هی ثالثة ثلاثة ✓

هو ثالث ثلاثة ✓

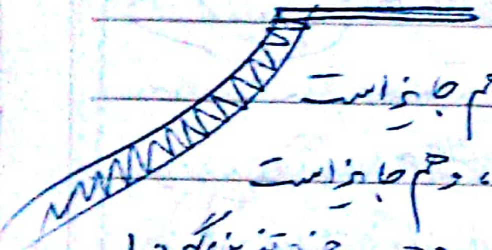

درِاینجا مثل اسم فاعل است، یعنی هم جایز است که مضاف الیه را جر دهد، و هم جایز است بنابر مفعولیت نصب دهد و خود تنوین گیرد!

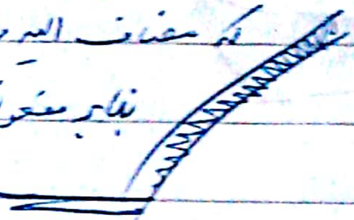

ثالث عشر ثلاثة عشر
حادی عشر واحد عشر

اضافه اعداد مرکب به مشتقٌ منه خودشان جایز است.

و اضافه آن‌ها به مشتق منه کمتر از خودشان استعمال نشده است!

سه وجه دارد

ثالث عشر ثلاثة عشر (مخالف جنس معدود)

ثالث ثلاثة عشر

ثالث عشر (در اینجا احتمال التباس هست)

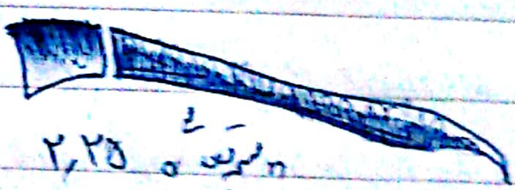

۲،۲۵

کم
— اسم است (حرف جار بر او داخل می‌شود)
— مبهم است، تمیز می‌خواهد

خبریه (تمیز مجرور)

استفهامیه (تمیز مفرد منصوب)

موضوع: کتاب ← مانحو

کذا / کأیّن ← تمیز منصوب (یا مجرور بمن) — ملحقات صدارت

أیّ ← استفهام از مفرد نکره

حرف شود: مذکر و مونث / تثنیه و جمع می‌شود

مَن ← استفهام از ▲ نکره

مَنو (حرف اشباع) — حرف ۳ گردد

رأیتُ زیداً ← مَن زیداً (انتقال) — علم — حکایت شده

از باب ۳ معارف می‌آید فقط از علم و آن هم به شرط عدم وجود حرف عطف!

مذکر اصل است
مؤنث فرع است
← علامت تأنیث:

① تاء ‹اکثر›
② الف ممدوده
③ الف مقصوره

تاء:
① فارقه
② مبالغه
③ تأکید مبالغه ‹علامة›
④ تأکید تأنیث ‹نعجة›
⑤ تعریب ‹بالجة›
⑥ عوض از حرف ‹سنة›
⑦ 〃 〃 〃 زائد ‹براهمة›
⑧ 〃 〃 در باب تفعیل ‹تزکیة›

مَن ← هنگام وصل دیگر حکایت نمی‌پذیرد!
أیّ ← 〃 〃 هم 〃 نکره را

ص ۱۶۹ نوشته شود

اوزان مشهور الف مقصوره :

* نَشّاط : سپیدچاق

- أُرَبی ‹ مصیبت ›
- شُعَمی ‹ گیاهی است ›
- بَرَدی ‹ نهری در دمشق ›
- ضُرَغی ‹ افتاده بر خاک ›
- حُباری ‹ پرنده ای است ›
- شَمَهی ‹ امر باطل ›
- سَبَطری ‹ راه رفتن متکبرانه ›
- ذِکری
- حِثّیثی ‹ به معنای حث ›
- کُفُرّی
- خُلَّطی ‹ اختلاط ›
- شُقّاری ‹ گیاهی است ›

• مقصور و ممدود: اگر برای آن نظیری از صحیح الآخر باشد، که فتح ما قبل آخر آن واجب باشد، این معتل را مقصور قیاسی گویند. الفتی که نظیر • أَسَف است.

ممدود قیاسی اسمی است که برای او نظیری از صحیح باشد که پیش از حرف آخر آن الف باشد، چنین اسم معتل ممدود قیاسی گویند • ارتقاء که نظیر اعتلاء است، اگر نظیر نداشته باشد معتل سماعی گویند!

صادر از ... / شبه جمله / در موضع / افراد / تثنیه و / جمع / حتی جر.

سمیه ۲_۲۶_۲

اوزان مشهور الف ممدوده :

- صَحْراء
- أَرْبَعاء
- أَرْبِعاء
- أَرْبُعاء
- عَقْرَباء
- قِصاصاء
- قُرْفُصاء
- عاشوراء
- قاصِعاء
- کِبْرِیاء
- مَشْیُوخاء
- تَراساء (اطلق العین)
- دَبُوقاء
- کَثِیراء
- خیلاء
- جنفاء
- سیراء

موضوع ________ تاریخ ________ صفحه ____

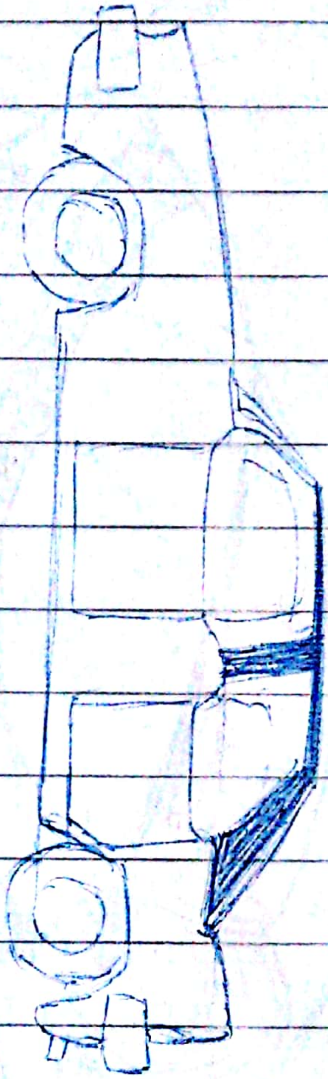

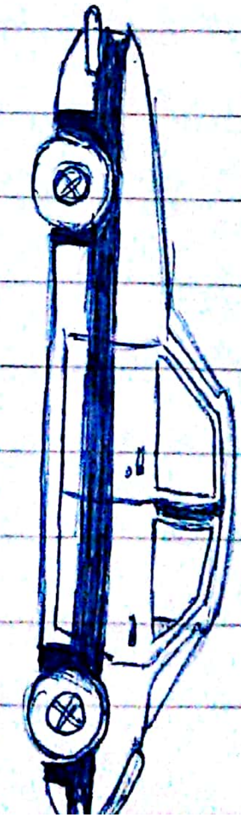

Scanned by CamScanner

موضوع .... تاریخ .... صفحه ....

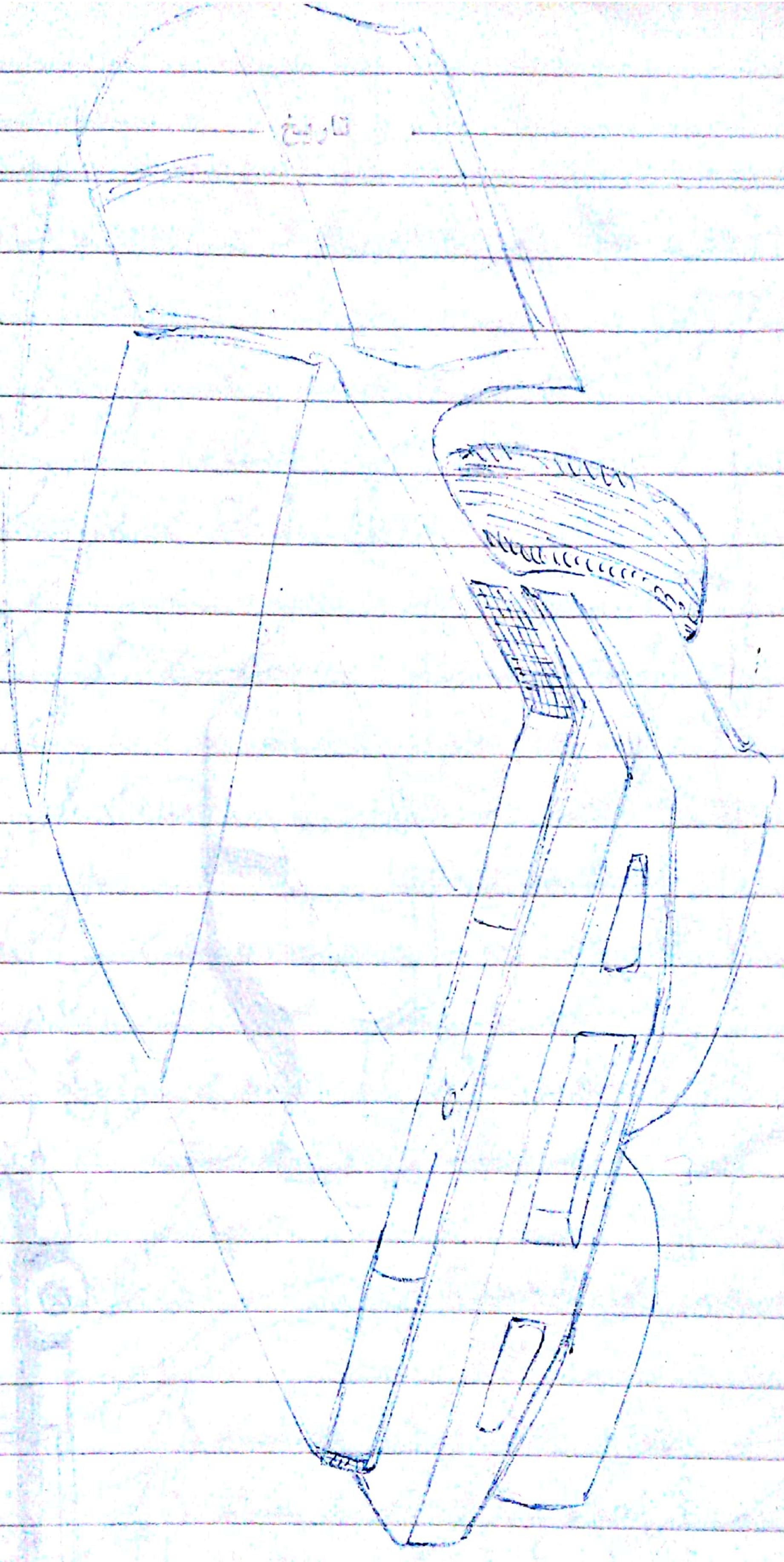

Scanned by CamScanner

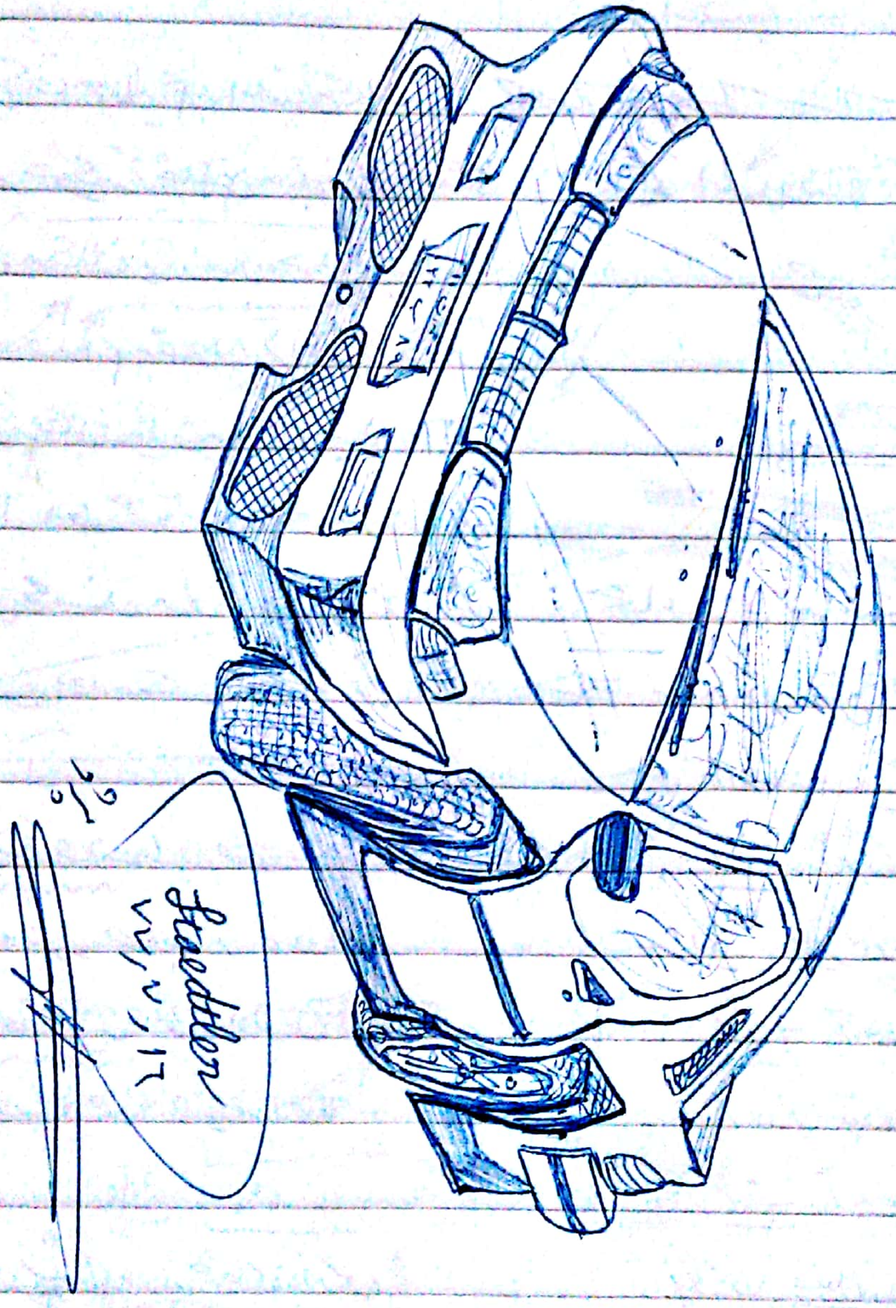

[۱۸ جلسه وقت می‌خواهد تا درس تمام شود ؟]

المقصور : هو الاسم الذی حرف اعرابه الف لازمة .

مَفعَل — اذا (مبنی است) — کَمُثنّی (چون الف مثنی بدل به یاء می‌شود)

[حرکت نداریم ، اعتباری است
هر حرکت خلقتی جدید است
در مکان یا زمان جدید
و معدوم شدن (اعتباری)
در مکان یا زمان قبلی !
مثل موج آب که حرکت
می‌کند ولی آب تکان
نخورده است !]

المَمدود : هو الاسم الذی آخره همزة

مَفعَل — تلی — أَلِفا — زائدة — هاء .

حِجاء سماعی است ، زیرا نظیری از صحیح که
فتح ما قبل آخرش واجب باشد ندارد
ان قلت : حِجاء مثل عِنَب می‌باشد و
حِذاء بر وزن کِتاب می‌باشد ، جواب :
این دو نظیر نمی‌باشند چون جمع عِنَب بر
اَعناب آمده است ولی جمع حِجاء بر
این وزن نیامده است ، جمع کِتاب
بر کُتُب آمده است حال آنکه حِذاء
بر وزن مِفعَل جمع بسته شده است !

مَمدود را در ضرورت می‌توان
مقصور خواند ولی در اینکه
مقصور را می‌توان در ضرورت
ممدود خواند یا نه اختلاف است !

* بِشیء : خرمای نارس

* مَعَل : گلو

ای شخص ! برای تو از خرمای تازه و خرماهای نارس است که
در گلو معلق می‌ماند و در زبان کوچک گیر می‌کند و به درد نمی‌خورد !

باسمه تعالی

تاریخ ۷۸/۲/۲۷

اسم ← صحیح الآخر

با علامات معمولی، جمع و تثنیه بسته می‌شود!

معتل ← منقوص

(مستثنی ← مستثنیان)

معتل ← مقصور

مقصور:

[۱] حرف چهارم یا بیشتر باشد ← الف بدل به یاء می‌شود

[۲] در اصل یاء بوده (حرف سوم بوده) ← الف بدل به یاء می‌شود

[۳] اصلش معلوم نیست واو بوده یا یاء و سه حرفی است! ← الف بدل به یاء می‌شود

[۱] سوم باشد و اصلش واو بوده ← الف بدل به واو می‌شود

[۲] اگر مجهول الاصل است و اماله نمی‌شود. ← الف بدل به واو می‌شود

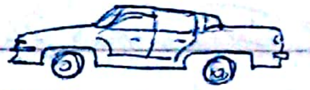

مقصور:

بیش از چهار حرف ← بدل به یاء

کمتر ″ ″ ″ اصلش یاء بوده ← بدل به یاء

″ ″ ″ واو ″ ← ″ به واو

اصلش مجهول است:

اماله می‌شود ← بدل به یاء

″ نمی‌شود ← ″ واو

متی از مبنیات شاذی است که اماله می‌شود ولی در تثنیه بدل به یاء می‌شود ولی باقی مبنیات مثل الی چون ذ... طبق قاعده مبنیات اماله نمی‌شوند، اماله شده بدل به واو می‌شود!

ممدود

همزه بدل از الف تأنیث است. ← قلب به واو می‌شود (صحراوان)

″ برای الحاق باشد. (علباءان)

″ ″ بدل باشد ← ابقاء یا قلب به واو

همزهٔ ممدود، اصل باشد (حرف اصلی باشد) ← ابقاء (ماءان)

Scanned by CamScanner

۱ـ در همزهٔ الحاقی قلب به واو بهتر است!
۲ـ در بدل ابقاء همزه احسن است!

جمع

قانون در جمع بستن اسم مقصور به جمع مذکر سالم حذف حرف آخر است، چنانچه در موسی، موسون گفته می‌شود همچنین در اسم منقوص، قاضون گفته می‌شود.
فرق مقصور و منقوص در این است که در مقصور چون حرف آخر کلمه الف است و ماقبل آن مفتوح است، هنگام جمع بستن فتحه باقی می‌ماند تا بر الف محذوفه دلالت کند، مانند مصطفی، مصطفون. اما در منقوص مانند قاضی در حالت رفعی ماقبل آخر را ضم می‌دهند برای مناسبت با واو و در حالت جری و نصبی به حال خود باقی می‌گذارند، قاضی ← قاضون و قاضین!

در اسم ممدود هرگونه که در تثنیه عمل شد در مورد همزه، در جمع نیز همانگونه عمل می‌شود! از جهت تبدیل همزه به واو یا ابقاء همزه!

در جمع مؤنث به الف و تاء در مقصور هم مثل مثنی عمل می‌شود و در ممدود نیز!

به اسمه تعالی ۷۸/۲/۲۸

اوزان

مکسور الفاء ⟸ هِنِدات، هِنَدات، هِنْدات
(اتباع، فتح، تسکین)

مضموم الفاء ⟸ جُمُلات، جُمَلات، جُمْلات
(اتباع، فتح، تسکین)

مفتوح الفاء ⟸ دَعَدات
(فقط اتباع)

شرایط قاعده ذکر شده:

① ثلاثی باشد ← جعفر
② اسم باشد (نه صفت) ← ضخمة
③ صحیح باشد (نه معتل) ← جوزة
④ ساکن العین باشد ← شجرة

در این حالات حرکت عین الفعل تغییر نمی‌کند!

اگر لام الفعل واو باشد و مکسور الفاء، فقط فتح و تسکین جایز است: ذِرَوات، ذِرْوات

حروات ← شاذ است!

اگر لام الفعل یاء باشد و مضموم الفاء، فقط فتح و تسکین جایز است: زُبَیات، زُبْیات

~~من تحمل شدم هنگامی که عصر بود (تنش آخرش را نشنیدم) پس من قدرت یافتم و زیاد و نمی‌دانم چه کنم به هنگام شب از جهت قدرت!~~

جمع مکسر جمعی است که بنای مفرد آن تغییر کرده باشد و این به چند صورت است:

① افزودن حرفی به آخر کلمه
② نقصان بعضی از حروف کلمه
③ تبدیل شکل کلمه بدون زیادی و نقص
④ تغییر شکل کلمه همراه با زیادی: دلو ← دِلاء
⑤ تغییر شکل همراه نقیصه: کتب ← کتاب
اُسُد ← اسد

شرایط أفعُل:

① ثلاثی و اسم
② صحیح العین — کلب ← أکلُب
③ بر وزن فَعْل

⑥ تغییر کلمه و امثال آن: غلمان (غلام)

سهم تعالی ۲،۲۹

شرایط أفعِلَه

① مذکر
② اسم
③ رباعی
④ مدّ سوم

فُعُل — مجرّة
اسم رباعی مدّ دار
صحیح الآخر غیر معتل و غیر مضاعف
قِرال ← قُرُل
اگر مدّش الف است!

فُعَلَة ← وصف بر فاعل معتل اللام
برای مذکر عاقل

= با هر زحمتی بود در عمر قدرت یافتم بر نفس کشیدن ولی چگونه باید بگویم با این اشتیاقم به محبوب زیر می‌شود!

= چشم‌های آنها به سوی جوان مایل است و من می‌بینم آن زن‌ها را که از من هم اعراض کرده نیستند نظر به من هم با نگاه داشتند!

سهم تعالی ۲،۴۷

[اصلاً حالم ... عدمیت
برای نوشتن آن کیمیا استفاده
به تکویه و شارح در ته شیر
آمده است! اگر کمبودی
در نوشته‌ها است اثرگذار
است!]

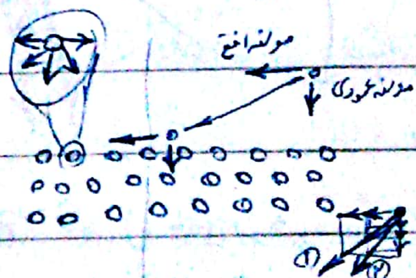

مولفه افقی و عمودی به ترتیب هر دو سبب کاهش سرعت
و تفاوت محیط غلیظ به رقیق است که وقتی ذره‌ای ... به جهت ... بر دافعی شده و در نتیجه
مولفه عمودی سطح کم اثرش به عایق ... منحرف می‌شود در خروج از غلیظ همین عدد سبب کاهش مولفه
عمود بر سطح می‌شود!

پنجشنبه تعالی ۲ — تاریخ ۷۸/۲/۱

علت بودن انتظار با ناشنیدن(؟) ثابت و حرکت بازگشت سرعت ... آنقدر منحرف می‌شود که زمان ۳ عمق رفتن تغییر نکند!

= شارح در اینجا از لفظ رباعی مزید مطلب دیگری غیر از آن اراده کرده است؛ هر رباعی که یکی از حروفش از حروف زائده (سألتمونیها) باشد!

جَوهَر ← در حالی که ما آن را ثلاثی مزید می‌گوییم

◄ مراد از مماثل و شبیه در خماسی و رباعی همراهی است که در عدد حروف و حرکات شبیه رباعی و خماسی باشد، نه در اصالت و زیادی حروف و نه در نوع حرکات!

وزن عروضی نه تصریفی

پس «مسجد» مماثل رباعی است!

جعفر ← جعافر (مخالل)
مسجد ← مساجد

۷ من دلیست زائده؟: منظورش از حروف شبه زائد که تقسیم کرده به حروف زائد و قریب المخرج به زائد، جز حروف زائد (سألتمونیها) نیست بلکه حروفی است که در کلمه زائد هستند حال این حروف که زائد هستند در کلمه، یا اصلی‌اند یا از حروف زائده (سألتمونیها) هستند و یا نیستند ولی فرقی نیست!

[ظاهراً صحیح‌تر از حرف اسم زائد است! ؟]

[پس با این سخن دیگر آنچه در ابتدای صفحه در مورد رباعی مزید نوشته شد که به این معنا بود (که شارح با ما اختلاف در مبادی لغوی دارد) مردود است و شارح هم آن را مثل ما می‌گوییم! ؟]

س: حرف سین هم معنای طلب دارد، معنی مجرد است شرح کنیم؟
ج: معنای اسم فاعل مهم‌تر از معنای طلب است!

سه شنبه ۱۱ مهر — تاریخ ۷/۲

- خیزرانون ← خزاریون [اعدل] ← خزارین

فعالیل

یاء و واو هردو زائدند ولی اگر یاء را حذف کنیم وزن ما خراب می‌شود!

- سرندی ← سراندیر یا سرادی ← مناسب‌تر است
(حذف یاء) (حذف نون)

✓ ثلاثی
فلس ← فُلَیس (فُعَیل)

✓ رباعی
درهم ← دُرَیهِم (فُعَیعِل)

✓ خماسی
عصفور ← عُصَیفیر (فُعَیعیل)

اگر مزید بودند، همان حروفی را که در جمع مفاعل حذف می‌کردیم حذف می‌کنیم سپس به وزن تصغیر می‌بریم:

- سفرجل (سفارج) ← سُفَیرِج
- عَلَندی (علانِد / علادی) ← عُلَینِد، عُلَیدی

استعمال
آدر بال
تُعول
طیب الله
خفیه
متکا
غریب مغرب
نابه زاری
منتوش
تیریفی
ابهمی
فقوی
صفو
شرشیر
مریضی
:

● مصباح (مصابیح) ⟸ مُصَیبِح ، مُصَیبیح

(جایز است عوض آمدن یاء!)

موارد شاذّ سماعی:

- مَغرِب ⟸ مُغَیرِبان (قیاس: مُغَیرِب)
- عَشِیَّة ⟸ عُشَیشِیَة (قیاس: عُشَیَّة)
- رهط ⟸ أُرَیهِط (قیاس: ندارد)
- باطل ⟸ أُباطیل (قیاس: ندارد)

موارد مفتوح شدن مابعد یاء تصغیر:

1. مابعد مابعدِ یاء، تاء باشد: فاطمة ⟸ فُطَیمَة
2. 〃 〃 الف تأنیث باشد: حمراء ⟸ حُمَیراء
3. 〃 〃 〃 〃 جمع 〃 : أجمال ⟸ أُجَیمال
4. 〃 〃 〃 فعلان 〃 : سکران ⟸ سُکَیران (مؤنثش فعلی است)

فوائد تصغیر (تقلیل ← اصل فایده) ؟؟ "سبعة تقل"

- ① ذات: کوچک کردن (جُبَیل)
- ② شأن: تحقیر (رُجَیل)
- ③ کمیّت: تقلیل (دُرَیهمات)
- ④ قرب: زمان، مکان (بُعَید)
- ⑤ تعظیم (اختلاف)

الف

شرایط اسمی که تصغیر بسته می شود؟

① اسم باشد

② مبهم نباشد (ضمائر)

③ قابل تصغیر باشد (برخلاف اسیر)

الف تأنیث ممدوده

تاء تأنیث

یاء نسب

عجز مضاف

عجز مرکب

الف و نون زائده (بعد چهار حرف)

علامت تثنیه

علامت جمع صحیح

اگر این ها به انتهای اسمی چسبیده بود، هنگام تصغیر آن ها را حذف نمی کنیم، اصلاً کاری با آن ها نداریم و حذف شان نکرده تکرار نمی شوند!

☆ الف مقصوره اگر از چهار بیشتر بود حذف می شود؛

● قرقریٰ ← قُرَیقِر (قیاس: قُرَیقِریٰ) (سماعی)

اگر الف مقصوره پنجمی باشد یا بیشتر و قبلش مدّ زائده باشد جایز است حذف هر کدام که بخواهی!

● حُباریٰ ← حُبَیریٰ ، حُبَیر

[در صورت بقیه حرکت مُصیفی می شود، و من هم چنین می بینم چون الف مقصوره اصل است!]

س: مصطفیٰ چطور؟ آیا حذف می شود؟

ج: بله حذف می شود و می شود مُصَیطِف چون ثابت شده حذف واجب است!

اگر حرف دوم اسم مصغر شونده حرف عین منقلبه باشد، آن را به اصل بازگردان ← قیمة ← قُوَیمة

ولی اگر الف زائده بود یا مجهول الاصل بود، آن را به واو بازگردان!
ضارب ← ضُوَیرِب
عاج ← عُوَیج

اگر حرفی از اسم حذف شده باشد عند التصغیر باید بازگردد! ← عِدة ← وُعَیدة

اگر کلمه‌ای که بازاصل دوحرفی است

اگر حرف دومش صحیح باشد، قانون مضاعف کردن حرف دوم است و آوردن یاء تصغیر قبل از آن حرف مضاعف. ← هل ← هُلَیل

اگر حرف دومش معتل باشد مثل لا یا لو که نام شخص باشد ← لو ← لُوَیّ

قانون آن است که حرف دوم مضاعف شود در ما بعد ← ما ← مُوَیّ

از آنکه الف دیگری اضافه شد، الف دوم برای التقاء ساکنین تبدیل به همزه می‌شود و تبدیل به ماء می‌شود! الف اول طبق قانون بدل به واو می‌شود و می‌شود مُوَیْئٌ و الف دوم بدل به یاء شده به مناسبت یاء تصغیر و کلمه می‌شود مُوَیّ

اگر کلمه بیش از دو حرف داشته باشد و یا سه حرفی بوده و حرف سوم تاء نباشد حروف محذوف باز نمی‌گردند! ← شاک ← شُوَیک

موضوع: [illegible]   تاریخ: ۲۴ / ۷ / ۹۸

در تصغیر مؤنث معنوی ، تاء باز می گردد!

[خاطرم اومد که ادامه دارم !]

سر دو ثقیلة) : در تصغیر جمع اگر مکبریتیم اشتباه بشود ؟
ح) باید قرینه باید تا جمع جامد اشتباه نشود ؟

اگر احتمال التباس جمع رفت ، اضافه نمی کنیم !

شجر ، بقر ، جنس
شجرة ، بقرة ، جنسة
چون با لایه ها و پایینی ها اشتباه میشود !

تصغیر مبنیات با تصغیر معربات فرق دارد :

[1] حرف اول در معربات مضموم می شود ولی در مبنیات به حالت اصلی باقی می ماند !

ذا ← ذَیّا
تا ← تَیّا
الذی ← اللَّذَیّا
التی ← اللَّتَیّا

[2] الفی در آخر کلمه در مبنیات آورده می شود البته در مواردی که موجب ثقل کلام نشود !

اقسام یاء مشدد :

[3] در معربات یای تصغیر در مرتبه سوم است ولی در بعضی از مبنیات مثل ذا و تا ، یای تصغیر در مرتبه دوم واقع می شود !

افاده وحدت : زنگی ، رومی (یک نفر رومی)
مبالغه : احمری (بسیار سرخ)
نسبت : ایرانی ← موضوع بحث
بدون معنا : کرسی

═ الف مقصوره در مرتبه چهارم باشد، حرف دوم ساکن باشد

[جواز ۱]

△ حُبلی ← حُبلَویّ } ← قلب به واو می‌شود!
حُبلیّ ← (جائز)

═ یک در مرتبه سوم یا بالاتر، حذف می‌شود ← کرسیّ ← کرسیّ ✓

△ مکّة ← مکّیّة ← به جهت موصوف
مکّی

═ الف مقصوره پنجمی باشد، حذف می‌شود
یا چهارمی که دومین حرف متحرک باشد هم حذف می‌شود!

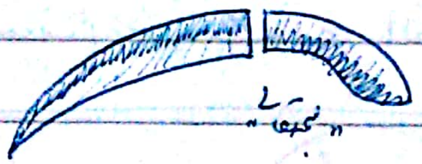
"سنجاق"

۷۸/۴/۹

[می رسد به گوش من یک صدای آشنا
زنگ آشنای در ... دوباره صدا
من چون ستاره‌ها ... چشم زنیت ...
شادی ... یادم رفت !]

[چند صفحه ... !]

[صلة ضمیر]

وقف : قطع آخر کلمه جهت استراحت!

به سکون
رَوم < اخفاء حرکت >
اشمام < در ضمه دار ها >
تضعیف < با تشدید >
نقل < نقل حرکت به حرف ماقبل >

رأیتُهُ (اشباع) ← رأیتهُو
بِهِ ← بهِي
رأیتُما ← رأیتُمَا

حذف نمی‌شود!

حرف آخر همزه یا علّه نباشد
ماقبل متحرک باشد

منقوص چهار قسم است : ۱) منوّن و غیر منصوب : قاضٍ
۲) " منصوب : قاضیاً
۳) غیر منوّن و " : القاضیُ
۴) " و غیر منصوب : القاضی

هُدیٌ
↓ تخفیف
هُدِیٌ
↓ حمل بر ناقص
هُدٍ
هنگام وقف لازم است بازگشت یاء → هُدی

در قسم اول یاء حذف می‌شود : جاءنی قاضٍ
" " دوم ابدال به الف است : رأیتُ قاضیاً
" " سوم اثبات یاء به سکون می‌باشد : جاء القاضیْ
" " چهارم " " " " : رأیتُ القاضیَ
حذف هم رسیده است : " القاضِ

لم یوفی → اعلال → لم یَفِیِ → جزم → لم یَفِ → وقف → لم یفی

اگر علم شده باشد!

[illegible]
این چند صفحه را عیناً داشتم
در دوره‌ی ۱۴ [illegible] که این کتاب [illegible]
چقدر زمان [illegible] شد!؟

سعید مشتاق
۱۴ / ۷۸

بسم الله

سیوطی ۲

بتعالی — استاد اردستانی — ۲۱/۶/۷۷

شرح ابن عقیل — قاضی قضاة بهاءالدین عبدالله ابن عقیل (۲ جلد) ← تجزیه ترکیب اشعار الفیه

حاشیة الصبّان — ابن صبّان

مبادی العربیّة ← تمرین‌های کاربردی مناسب

عمل لا لاسم المصدر ← لا اسم المصدر عمل؟
چون با صفت اشتباه می‌شود مقدّم می‌شود
خبر جار و مجرور متوقع نکره آمدن مبتدا است.

عرب
- جاهلی (قبل از اسلام) → از اینها شاهد مثال می‌آوریم
- مخضرمی (هم زمان اسلام)
- متقدمین (بعد از اسلام)
- عصر حاضر

بتعالی — استاد نفیسی — ۲۲/۶/۷۷

[مورد تدریس واقع نشد]

۲۳/۶/۲۷ جلسه بیست و ... استاد اردستانی

اغتسل یغتسل اغتسال (ثلاثی مزید فیه)

غُسل (ثلاثی مجرد)

از غسل اگر بخواهیم مصدر بگیریم دال کار اشتباه است

این مصدر ثلاثی مزید فیه نیست ولی به معنای مصدر ثلاثی مزید فیه است.

غَسل غُسل → حاصل مصدر [اسم مصدر] (آنچه که بعد از انجام کار ثمرهٔ آن است)

توضی وضوء

مصدر (در حین انجام کار)

اسم مصدر = نتیجهٔ مصدر است (در فقه)

* سیوطی: «مصدر همان معنای اسم مصدر را دارد» «فقط از لحاظ لفظی تفاوت دارند نه معنوی».

اسم مصدر → میمی: مُصاب (مصائب)

→ عَلَمی: سبحان (تسبیح کردن) [احکام معرفه دارد!]

→ نه میمی نه علم: عَطاء

[حرف می زنیم برای بار اول است که

سیوطی ۲ می گوید ولی تغییری ندارد

صدا می دو نفر است اختلاف]

* اولی: عمل می کند

* دومی: عمل نمی کند

* سومی: بعضی می گویند می کند و بعضی نه!؟

Scanned by CamScanner

مصدر + مفعول + (فاعل)
" + فاعل + (مفعول) } با فاعل یا مفعول کار مصدر را کامل کن!
↓
اضافه شود

{ عجبتُ من شربِ زیدٍ العسلَ
{ عجبتُ من شربِ العسلِ زیدٌ

* مصدر غالباً اضافه به فاعل می شود
* " اگر اضافه به مفعول شود غالباً فاعلش ذکر نمی شود

۲۴ / ۶ / ۷۷ " " پیمبر تعالی

فاعل ← تابع برای لفظ : عجبتُ من ضربِ زیدٍ الظریفِ
" " محل : " " " " " الظریفُ
مضاف الیه = مصدر
مفعول ← تابع " لفظ : " " " " زیدٍ الظریفِ
" " محل : " " " " زیدٍ الظریفَ (مفعول)
" " مجهول : " " " " زیدٍ الظریفُ (نائب فاعل)

* دراکٌ : عبور کننده
* تَعَرُّج : کوه وزه
* یقظان : بیدار
* هلوک : فاحشه
* جیغل : پیراهن پوشیدن
* فُضُل : یک پیراهن
* مخافة : ترسیدن
* املاس : فقیر شدن
* لِبانا : مرحب

* داینتُ : قرض دادم
" مشیَ الهلوکِ الفُضُلُ " (صفت) — مفعول مطلق برای عامل مقدر نوعی

فاعل : المسند الیه
فعل تام مقدم فارغ
باقی علی الصوغ الاصلی
که مجهول نباشد!

۷۷/٦/۲۸

مسند ← فعل
① تام
② مقدم
③ فارغ
④ باقی بر صورت اصلی

ما تقوم مقامه الفعل ←
اسم فعل (هیهات) : هیهات العقیق
مصدر : عجبتُ من ضربِ زیدٍ عمراً
اسم فاعل : قائمٌ الزیدان
ظرف : عندَه علمُ الکتاب
شبه ظرف (جار و مجرور) : أفی الله شکٌّ
صفت مشبهه : زیدٌ حسنٌ وجهُه

مغنی باب ۳

أو ← تنویع
← تردید

« أتی زیدٌ منیراً وجهُه نعم (هو) الفتی »

۷۷/٦/۲۹ « شبه فعل »

① فرق بین فعل متصرف و غیر متصرف نیست
② « « اعراب تقدیری و لفظی نمی کند

استاد ملکی ← ابن عقیل ←

۷۷/٦/۳۰

علی طریق فعلٍ (فعل معلوم)

زیدٌ عندک ابوه

زیدٌ فی الدار غلامه
شبه فعل ↓ فاعل ↓

مثل عثالین ← فهو [المطلوب]
↓ به معنای الی یا با (زائد)

توضیحی (اولاد پرا...)
مشکل سماعی مسکوة

* در کوفه فاعل بر فعل می تواند مقدم باشد!؟ الزیدان قام
فاعل مقدم — فعل (بدون ضمیر)

کوفیین

س: آیا کوفیین برای «الزیدان قام» دو وجه ذکری کنند؟
ج: بله، آنها دو وجه اسمیه و فعلیه را برای این جمله در نظر بگیرند!

«تعلیقه» ۷۷/۶/۲۱ لحظه

* والفعل للظاهر... = قاما الزیدان * قول جمهور (وجه اول)
واو حالیه

(۱ فعل و فاعل خبر مقدم — مبتدای مؤخر
(۲ فعل و علامت — فاعل → قول اکثریت (لغة اکلونی البراغیث)
(۳ فعل و فاعل — بدل از فاعل است و جر دوم جمهور

* [در «حروف تدل علی ...» مانند «ضرب حرف ...» را بدل از «ها» بگیریم و «تدل...» را خبر آن فرض می کنیم!! ۱]
س: چرا «تحمّل وجهاً» آمده است؟ فاعل «تحمل» چیست؟!

مصعب بن عمیر به تنهایی عهده دار شد جنگ با خوارج را و به تحقیق دوست و دشمن یاری اش نکردند
مفعول مثال!

تعلیقه ۷۷/۷/۱ لحظه

ج: ضمیری است که از فحوای کلام و جمله خارج می شود
* اشتراء: خریدن
* تعاقب: ملامت می کنند «إنّ لله ملائکةً یتعاقبون فیکم ملائکةٌ ...»
تفعیل یا تفعل
* غوانی: (ج غانیة)

«تعلیقه» ۷۷/۷/۶ = حدیث را ناقص نوشته اند و به اشتباه افتاده اند در حاشیه اصلش این است!
فعل مضمر ← اضافه لامیه
* أجهد: بلند * خالت حبر: مونث حجر
* حی: حرج
# قامت [جماعة] المسلمات یا قام [جمیع] المسلمات!؟

٤٦٨
٨٠
٣٨٨

۷۷/۷/۵

لیلة الرغائب

۷۷/۷/۶ ... تعطیل

* ضلوع: جمع ضلع (استخوان)

* لُبَن: خشتها ← مفردش: لَبِنَة: خشت خام

نعم المرأة هند
↓
چون مرأة هند است شبیه جمع است!

اصل تأنیث است

۷۷/۷/۷ ... تعطیل

أی رجل ضربت؟ } وجوب تقدیم مفعول
ایاک نعبد!

باید این واو را حذف کنیم تا قابل ترکیب شود!

بل علی أن یکون ... والفعل المتقدم وما اتصل به اسماً فی موضع رفع به
کتابهای ما (تأویل آن کار سختی است و پیچیده)

" " " ... والفعل المتقدم وما اتصل به جملةً فی موضع رفع خبراً ...
کتابهای محققان، سیوطی (روش تر است)

خبر اول یکون ← صفت برای جمله
خبر دوم یکون (یا حال)

۷۷/۷/۸ ... تعطیل

۷۷/۷/۹ ... تعطیل

خاف ربَّه زیدٌ ← جائز است به جهت تقدم رتبی

خاف ربّها جارُ هندٍ ← خلاف است که ما جایز دانستیم چون مضاف الیه فاعل هم
[گویا مثال را بد زدم و معنای خوبی ندارد؟؟!]

وتبادرش قبل از مفعول می شود؟!

< "لأنّ المتصل بالمتقدّم متقدّم"

* وإن نوره الشجر ← ارجاع ضمیر به متأخر لفظی و رتبی
← نادر است و شاذ

ابن عقیل معالیت
حسیله

۱۴۹ ـ [وقتی که تشنه قصد کشتن مصعب را داشتند او را دیدند نزدیک کردند به ترسیدن و
نزدیک است همین ترسیدن سبب پیروزی مصعب گردد اگر بخت یاری اش کند! ⁂]

۱۵۰ ـ [حلم صاحب حلم پوششهای سیادت را بر او پوشاند و کرم صاحب کرم او را به
بالاترین درجات مجد بالا برد ⁂]

* ضرب بعلها صاحبا هندی ← این هم جوازی است ولی حق این است که
ممنوع باشد!! «ابن عقیل» ← مذکر
[شوهر هند آن مردی را که با هند مصاحبت دارد زد!! ⁂]

۷۷/۷/۱۱
«مبرقعاً»

* ثُلِمَ : رسیدن اذا مات العالم ثُلِمَ فی الاسلام ثُلمةٌ ...
نائب فاعل — مفعول مطلق

* ۵ اُضْمُمْ : ضمه بده!

* یَنْتَحی : عارض می شود، اعتماد می کند
تَفَعْلَل

الثانی ← تُ : تُفُعِّلَ : تُفُوعِلَ ، تُفُعْلِلَ
الثالث ← ثُ : اُفْتُعِلَ ، اُسْتُفْعِلَ : اِسْتَفْعَلَ ، اِفْتَعَلَ
اِنْفَعَلَ ، اِفْعالَّ ، اِفْعَلَّ
همزه به تبع تاء مضموم می شود!

حلی : زینت دارد
حلو : شیرین بودن
«تیمم تعالی» ۱۲/۷/۷۷

فعل ثلاثی معتل العین (مجهول)

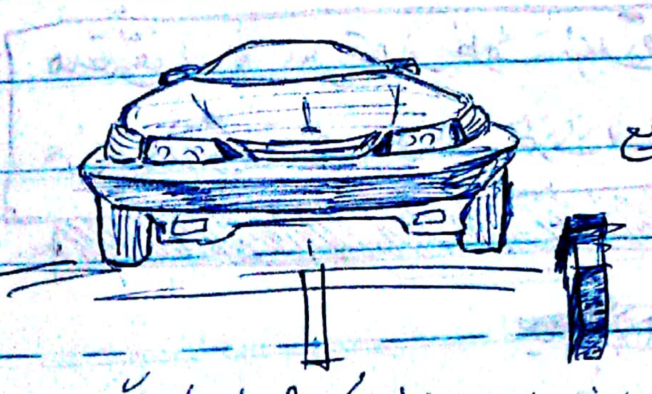

ب ـ فاء الفعل را مکسور کن : حِیکَ
" " " اشمام کن : بیع
" مضموم هم جایز است : قُول
نه بنی دبیر و بنی فقعس

س) آیا منظور در ماضی ؟

ج) بله ، درست است که در متن بیا مده ولی قاعده بطور عام است!

دارد ای کاش و آیا کاش تنش من جای ۱۵ ای کاش جوانی فروخته نشد که من می خریدم!

اشمام : هو الاتیان بالفاء بحرکة بین الضم والکسر

* { قُلْنَ ← فُعِلْنَ * مجهول ← میر قِلْنَ ← کردیم تا اشتباه نشود
قُلْنَ ← فَعُلْنَ * معلوم } (این نظر ضعیف است)

* سوم : عرضه کردن متاع برای فروختن — یا اشمام میکنیم

* { بیع ← بِعْنَ ← فُعِلْنَ (مجهول) ← بر مضموم آمد یا اشمام می‌شود تا التباس نگردد
بیع ← بِعْنَ ← فَعَلْنَ }

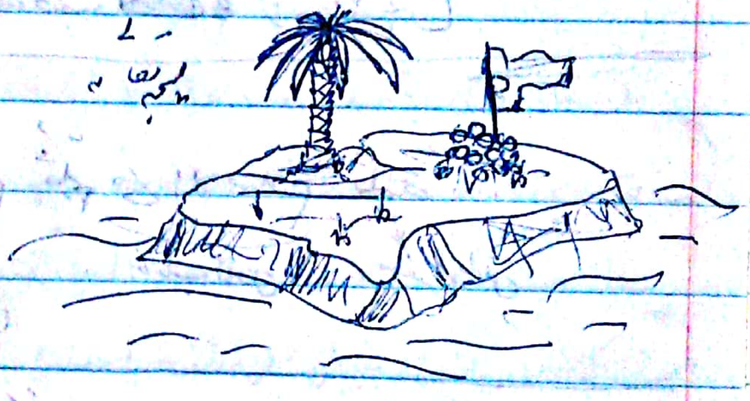

همیشه ظرف است

۱۴ / ۷ / ۷۷

ظرف
متصرف (دائم النصب)
غیر متصرف (غیر دائم النصب) ← گاهی ظرف نیست

کاملاً برعکس!

متصرف : می‌تواند ظرف نباشد
غیر متصرف : همیشه ظرف است

منصرف

مختص : رمضان
(بواسطه علمیّت)
(بواسطه اضافه) ← یوم الجمعة

غیر مختص ، یوم

فقط ظروف متصرف مختص می‌توانند نائب فاعل قرار گیرند

چون غیر متصرف است

اگر مراد از سحر، سحر روز معینی باشد نمی‌تواند نائب فاعل شود

ولی اگر سحر کلی باشد و غیر معیّن متصرف است و می‌تواند قرار گیرد !؟

وبه عنوان شکم برای آخر شب قرار گرفته است !؟

[سیوطی غیر مختص را هم وارد کرده !؟]

{ یوم — مفید فایده نیست ولی
{ یوم الجمعة — مفید فایده است

چون اولی غیر مختص است و دومی مختص !؟

س) چرا یوم مختص نیست حال آنکه سحر مختص است یا رمضان !؟

ج) [اصلاً جواب استاد را نفهمیدم !؟!]
که یک چیز را فهمیدم، هرجا بخواهیم غیر از مفعول به را نائب فاعل قرار دهیم باید مفید فایده باشد هرجا مفید فایده بود می‌شود والا ممکن نیست !؟ ...

جُلِسَ فی الدار ← چون خانه محل نشستن است مفید فایده نبود نمی‌شود و غلط است.
که ولی اگر خانه‌ای بود که کسی در آن نمی‌نشیند و فقط یک بار رفت آنجا ساکن شد، حالا به جا می‌توانست این جمله را بگوییم که در خانه نشسته شد !؟ مفید فایده خواهد بود.

مؤسسه امام خمینی (ره) (مصباح) ۹۵۶۰۰۶
فاکس ۹۵۶۰۰۲

جغرافیای استان قم
نجوم هیئت شیخ زاده

بسمه تعالی

۱۴/ ۷/ ۷۷

اگر مفعول به در کلام باشد جایز نیست ظرف و مصدر و حرف جر نائب فاعل قرار گیرند

بصریون ← کوفیون

صحیح است

اخفش ←
در صورتیکه نائب فاعل مقدم بر مفعول به باشد صحیح است.

اعتقاد کرده نمی شود به مراتب بالا مگر بزرگواران و تقاضا نمی دهد افرادی را که دارای نفس حریص هستند مگر افرادی که رستگارانند!!

الا را ملغی از عمل می گیریم در شعر!!

بسمه تعالی

۱۵/ ۷/ ۷۷

افعال دو مفعولی: علمتُ، اعطیتُ

اعطیتُ زیداً عمراً
أُعطِیَ زیدٌ عمراً ← چون هر دو صلاحیت بخشیده شدن را دارند اشتباه رخ می دهد پس فقط مفعول اول می تواند مجهول گردد!! برخلاف کسیتُ زیداً جبةً که روشن بود!!

أُعطِیَ عمروٌ درهماً
أُعطِیَ درهمٌ عمراً ← این را کوفیون جایز می دانند! پس اینکه مصنف گفته بالاتفاق اشتباه کرده!!

اگر بشود مسند و مسندالیه باهم جمع می شوند

↑

پس عالم نمی تواند نائب فاعل قرار بگیرد چون مقام مسندی دارد!

زیدٌ عالمٌ ← ظُنَّ زیدٌ عالماً
زید: مسندالیه (نائب فاعل)، عالم: مسند

آگاهان کردم زید را که اسب برزین شده آماده است

أعلمتُ زيداً فرسَكَ مسرجاً — ابن عقیل: ثانی و ثالث نمی تواند!

أُعلِمَ زیدٌ . . . . . . — س) چرا؟ ثانی چرا نمی تواند؟

زید آگاه شد که . . . — ج) همه که گفته نمی شود منتها این تشکیل مخالف است

أُعلِمَ فرسُكَ زيداً مسرجاً — و توجیه این است که معنا فاسد می شود!؟

معنا خراب می شود (فرس آگاه شد!)

أعلمتُ زيداً بكراً عالماً — امتحان اشتباه است که زید عالم است و حال آنکه

أُعلِمَ بكرٌ زيداً عالماً — بکر عالم بوده است!

س) آیا نمی شود گفت مفعول اول را باید حذف کنیم تا معنا فاسد شود!؟

ج)

«بسمه تعالی» ۷۷/۷/۱۶

زیدٌ عمرٌو ← ظننتُ زيداً عمراً ← ظُنَّ زيدٌ عمراً

زید را تشبیه به عمر کردم — چون محل التباس است ←

مفعول دوم قادر نیست نایب شود!

«بسمه تعالی» ۷۷/۷/۲۰

۷/۱۸ غیبت داشتم؛ س) آیا مستتر را فاعل بگیریم و تجرعی، که جمله جواب شرط بوده چه می شود؟!

ج) به مشکل برخورد کرده و امروز مورد بحث ما نیست!!

[آقای عرب زاده گفت که ما ... معنی باشد و علامت تجرعی، جواب شرط!! این قول ... است!! ؟]

بسم الله الرحمن الرحیم

شرح مغنی

۷۷/۷/۲۱

زیداً هل تضربه ← رفع واجب است چون مابعد هل نمی‌تواند معمول متقدم ماقبلش را تفسیر کند

س) آیا جزء باب اشتغال است؟

ج) می‌گویند جزء باب اشتغال است لکن مرفوع شده در صورتی که فی نفسه می‌گفت از باب اشتغال خارج می‌شود چون حمل اسم مقدم مشغول شده است!!

[چه چیزهایی بر چه چیزهایی حمل شده است!!؟]

س) آیا منظورش این است که صفت عامل در معمول است؟!

ج) خیر بلکه منظورش این است که وقتی نمی‌تواند در ماقبلش عمل کند به جای اینکه عمل کند معمول تفسیر را هم نمی‌تواند در ماقبلش انجام دهد!!

* ایلاء: در پی چیزی درآمدن

[ماهیچه اگر منقبض باشد ضربه هیچ اثری بر بدن ما نتوان نمی‌گذارد هرچند محکم باشد لیکن تا ضربه وارد می‌شود که اعصاب درد را حس کرده و ناخودآگاه فرمانی رها کردن ماهیچه‌ها را می‌دهد، ماهیچه‌ها که رها می‌شوند ضربه به استخوان و مفاصل اثر کرده خطرناک می‌شود. مثلاً اگر شخص زیاد کتک بخورد یا تمرین ورزشی کند در یک جا: کتک خوردن و ورزش کردن برایش عادت می‌شود و تمرین بدنش باعث می‌شود که علی‌رغم وجود ضربه ماهیچه‌ها رها نمی‌کنند و لذا ضربه خنثی می‌شود پس آمده بیا برای تقویت نیت همینقدر کفایت می‌کند برای ضربه‌پذیری لکن دائماً تمرین تقویت هم بیشتر کمک می‌کند!؟]

Scanned by CamScanner